

درد دل هراتی کو حق مزه است
بانگ و آواز پیمبر معجزه است
زانکه جنس بانگ او اندر چنان
از کسی نشنیده باشد گوش جان
« مشنوی مولوی »

تاریخ مختصر نظام مقدس

بقلم
احمد اشراقی

مؤسسه ملی مطبوعات امری

۱۲۴ بدیع

بنام خداوند بخشنده مهربان

مقدمه

برادران و خواهران عزیزى كه از اجتماعات پرآلایش
شهرنشینان برگنارید و در بیابانها و گوهستانهاى
دور دست با کشت و زرع و گله داری روزگار میگذرانید
روزها در دامن آرام و آزاد طبیعت به سیر و سیاحت
سرگرم میباشید و شبها كه هوا تاریك میشود و کشتزارها
از نظر ناپدید میگردد گله ها از مراتع باز میگردد و
گرد هم می آرند شما هم فرصتی بدست می آورید كه
نزدیک چادرهای خود دراز بکشید و به تماشای آسمان
صاف پرستاره پردازید آسمانی كه با میلیونها كواکب
ثابت و سیار نشانهء عظمت و جلال حضرت پروردگار میباشد
در این موقع ما را با شما سخنی است سخنی شیرین
و آموزنده به مراتب بهتر از داستان امیر ارسلان وقصه
حسین گردد . قبل از اینکه در اثر خستگی روز چشم بر
هم نهید و به خواب شیرین فروروید گوش فرا دارید و

سخنان ما را بشنوید :

شما بیابان گردان بهتر از ما شهر نشینان به
 بزرگی خداوند جهان پی برده اید زیرا روزانه با طبیعت
 با شکوهی سروکار دارید که ساخته و پرداخته دست
 قدرت آفریدگار میباشد از دیدن گوههای بلند دره های
 عمیق رودخانه های خروشان افق وسیع آسمان طلوع
 و غروب آفتاب چگونگی زندگی طیور و وحوش و هزاران
 آثار حیرت انگیز دیگر به این حقیقت متوجه شده اید که
 در کارگاه آفرینش هیچ چیز بدون فائده آفریده نشده و
 خداوند بزرگ هر موجودی را برای منظوری خلق فرموده
 است . پس ما که اشرف مخلوقات هستیم میتوانیم سخن
 بگوئیم و سخنان دیگران را بفهمیم خردمندانه راجع به
 امور زندگی بیاندیشیم با تحصیل علوم و فنون به
 اختراعات و اکتشافات شگفت آور موفق شویم باید فکر
 کنیم که خداوند عالم ما را برای چه منظوری آفریده است
 آیا مقصود از خلقت ما این بوده که چون حیوانات
 بخوریم و بخوابیم و تولید مثل کنیم ؟

اگر مقصود نهائی از خلقت ما این بود خداوند ما را
 مانند حیوانات خلق میفرمود و مواهب و کمالات بیشتری
 به ما عطا نمینمود .

تاریخ حکایت میکند که اجداد و نیاکان ما پس از خلقت مثل حیوانات زندگی میکردند از میوه های درختان جنگلی میخوردند ولخت و برهنه در شکافها و مغاره های کوهها و دشتها بسر میبردند . خداوند مهربان این طرز زندگی را برای اشرف مخلوقات خود نپسندید به مرور زمان اشخاص دانا و توانائی در میانشان مبعوث فرمود که آتش افروختن و غذا پختن و لباس دوختن و سایر آداب زندگانی اجتماعی را به نوع بشر آموختند و تعالیم و دستوراتی از طرف خداوند به نوع انسان ابلاغ نمودند که با پیروی آنها از مرحله بدویت و وحشیگری عبور کرد و قدم در شاهراه ترقی و کمال نهاد پیامبران برای راهنمایی و نجات بشر متحمل زحمات فراوان شدند رنجها دیدند و مشقت ها کشیدند ولی با پایداری و استقامت بی نظیر کلمة الله را ابلاغ فرمودند و چراغ هدایت را فراراه گمراهان داشتند سرانجام بعضی تکذیب شدند و برخی را کشتند . چرا ؟ برای اینکه حرف حق زده بودند و حرف حق در کام حق ناشناسان تلخ و ناگوار بوده است .

اینک با استفاده از فرصت چند شب قصد داریم

که آنچه از زندگانی پیامبران میدانیم بطور مختصر برای

شما حکایت کنیم . متأسفانه تاریخ حیات رسولان و مرئیان
آسمانی که تعدادشان را از اول عالم تا کنون یکصد و
بیست و چهار هزار تن قلمداد نموده اند تدوین شده
در دسترس نیست و جز خدای بزرگ دیگری از سرگذشت
واقعی آنان آگاه نمیشد . فقط مندرجات کتب مقدسه
آسمانی و مضامین برخی از تواریخ چگونگی زندگی برخی
از آن بزرگواران را برای ما روشن میسازد و ما میخواهیم
خلاصه اطلاعات خود را برای شما عزیزان بیان کنیم .
مقصود ما این نیست که به شما تاریخ پیاموزیم بلکه
منظور نهائی آن است که در اطراف کیفیت زندگانی
راهنمایی که برای هدایت و نجات بشر قیام
فرموده اند فکر کنیم به بینیم چگونه ظاهر شده اند . از
قول خداوند به نوع بشر چه گفته اند . در باره علت
خلقت انسان چه بیان کرده اند . وظائف و تکالیف ما را
در این چند روزه حیات بچه منوال تعیین نموده اند .
چرا مردم از اجراء تعالیشان سر باز زده اند ؟ مگر
چه گفته اند که آنان را ازیت کرده اند و کشته اند .
ابلاغ کلمة الله که مستلزم شکنجه و عذاب و قتل نبوده
است . پیامبران چه وظائف آسمانی داشته و خلق از
آنان چه میخواستند ؟

اعمال ناپسندیده کردند و از این حق کشیها و زشتکاریها چه سودی بردند اگر با دقت تاریخ زندگانی انبیاء را بخوانیم و راجع به کیفیت ظهور هر یک از آنها تفکر کنیم بسیاری از مشکلات ما حل میشود و حقائق روشن میگردد ما میخواهیم از این پس کورکورانه در جاده زندگی پیش نرویم و نفهمیده با تقلید و تبعیت دیگران گام برداریم . خداوند بما عقل و هوش عطا فرموده که در هر امری خردمندانه کنجگاوای و بررسی کنیم و تحری حقیقت نمائیم با صبر و حوصله در هر باب عقائد موافقین و مخالفین را بشنویم و مطالب شنیده شده را منصفانه با میزان عقل بسنجیم . تنها به گفته های غرض آلود اعتماد ننمائیم زیرا همین گفته های غرض آلود و تحریکات ناروا در هر عصر و زمان مردم را وادار به ازیت و آزار و کشتن پیامبران نموده است .

دوستان عزیز پاسی از شب گذشته و موقع خفتن شما فرا رسیده است در این موقع برای اطمینان قلب و آسایش روح شما میگوئیم هر کلامی که شما را به خداوند متوجه و به اعمال و رفتار نیک وادارو به اتحاد و اتفاق دعوت کند و موجبات آسایش جان و وجدانتان را فراهم سازد کلام حق است . بپذیرید و آن را سرمشق

عمل قرار دهید و گفته هائی که شما را به فتنه و فساد و تباهاکاری بکشاند و کینه و عداوت تولید کند و چون حنظل میوه تلخ بیار آورد بدون شك وسوسه شیطان میباشد از آن اجتناب نمائید با این محك در هر مورد شما بخوبی میتوانید کلام حق را از حرف ناحق تشخیص دهید .

در شب های بعد شرح زندگانی و قیام و اقدام برخی از پیامبران را برای شما حکایت خواهیم کرد .

شب به همه شما خوش و جانتان قرین راحت و آسایش باد . . .

شرح زندگانی و قیام حضرت موسی «ع»

دوستان عزیز شب قبل به شما وعده دادیم که از زندگانی پیامبران برایتان حکایت کنیم . اینک با کسب اجازه شرح حال و چگونگی قیام و دعوت حضرت موسی را بطور خلاصه بیان مینمائیم .

در ۱۵۲۱ سال قبل از میلاد مسیح در سرزمین مصر پادشاه ظالم و ستمکاری حکومت میکرد که او را فرعون مینامیدند . این پادشاه با عبرانیان بسیار بد رفتاری میکرد چون ستاره شناسان به او خبر داده بودند که در میان قوم بنی اسرائیل کودکی به دنیا می آید که وجودش برای سلطنت خانواده فرعون خطرناک خواهد بود لذا فرمان داده بود که اولاد زکور بنی اسرائیل را پس از تولد بکشند و از بین بردارند تا خطر رفع شود اتفاقاً در خانه یکی از مستخدمین بنی اسرائیلی فرعون پسری قدم به عرصه وجود نهاد ابتدا

پدر و مادر آن طفل را مخفی کردند و تولدش را مکتوم داشتند تا از شر جلادان فرعون در امان ماند و کشته نشود پس از آنکه چند ماه از تاریخ تولدش گذشت و پنهان داشتنش دشوار گشت ناچار کودک شیر خوار خود را در سبد قیر اندودی گذاشتند و سبد را در کنار رود نیل به آب دادند .

مادر و خواهرش با چشمان اشکبار مسافحسرخردسال عزیزی را که در داخل آن کشتی بی اعتبار خفته و تسلیم امواج آب شده بود از دور مینگریستند در این موقع آسیه زن فرعون^(۱) که در ساحل رودخانه ایستاده بود سبد شناوری را دید که به حدود قصر نزدیک میشود دستور داد سبد را از آب بگیرند و نزد او ببرند چون پسر خردسال را در داخل آن دید به فراست دریافت که از عبرانیان است و از بیم کشته شدن او را به آب داده اند .

مریم خواهر کودک که از دور جریان گرفتن سبد را از آب دید دوان دوان خود را به محل واقعه رسانید و به زن فرعون گفت . بانوی بزرگوار اجازه

(۱) در قرآن مجید میفرماید آسیه زن فرعون موسی را

به فرزندی قبول کرد و از او حمایت نمود .

میفرمائی زنی شیرده را نزد تو آورم تا به این کودک
 بینوا شیر دهد . زن فرعون که اولاد نداشت و
 مهر آن طفل در دلش جای گرفته بود با پیشنهاد مریم
 موافقت کرد و مریم مادر خود " یوگابد " را برای اینکار
 معرفی کرد . طبق سفارش زن فرعون با واجرت
 دادند و مقرر داشتند برای همیشه دایه آن طفل
 باشد و او را موسی نام نهادند یعنی از آب گرفته

بنا به اراده خداوند موسی دوره کودکی

و جوانی را در خاندان فرعون گذراند و تحت حمایت
 و مراقبت افراد خانواده سلطنتی بسن رشد و کمال
 رسید . روزی از کوچه میگذشت دید یک تن مصری مرد
 عبرانی را میزند موسی به طرفداری عبرانی وارد معرکه
 شد بدون قصد آدمکشی ضربات چندی به حریف
 مصری وارد ساخت و در نتیجه او از پای درآمد و
 هلاک گردید موسی از این واقعه بیمناک شد جسد مرد
 مقتول را در زیر ریگ پنهان کرد و فرار نمود و بسه
 شعیب که مرد محترم و صاحب نفوذی بود پناه برد
 مدتها به شبانی گوسفندان او مشغول بود و عاقبت
 دخترش " صفوره " را به زنی بگرفت . وقتی در کوه
 یب مشغول چرانیدن گوسفندان بود ندای الهی

را شنید که بوی فرمان میدهد که با هارون برادر خود به سرزمین مصر رود و کلمه الله را به فرعون و مصریان ابلاغ کند، آری مشیت خداوند بر این قرار گرفته بود که عبرانیان از شرّ ظلم و ستم فرعون و مصریان نجات یابند و این اقدام میبایست بوسیله حضرت موسی مجری گردد و تحت لوای نبوت موجبات نجات و هدایت قوم رافراهم سازد. مقارن همین اوقات خبر رسید که فرعون مصر وفات کرده و دیگری بجایش نشسته است لذا حضرت موسی بی درنگ با برادر و افراد خانواده خود عازم مصر شد پس از ورود بدان اقلیم با سران و بزرگان بنی اسرائیل ملاقات کرد و فرمان الهی و چگونگی مأموریت خود را برایشان حکایت فرمود. سپس به حضور فرعون بار یافت و در نهایت شهامت و شجاعت امرالله را ابلاغ فرمود و پس از مذاکرات طولانی با اصرار اجازه خروج عبرانیان را از مصر گرفت آنگاه به آنان دستور داد تا اثاثیه و اسبابهای وزین و سنگین خود را برجای نهند و در مقابل زیورات طلا و نقره مصریان را به امانت گیرند و سبکبار از مصر خارج شوند عبرانیان به دستور حضرت موسی عمل کردند هنوز سه منزل از مصر دور نشده بودند که در اثر شکایت مردم مصر فرعون از موافقت خود پشیمان شد و سپاه خود را به تعاقب

عبرانیان فرستاد تا آنان را باز گردانند . حضرت موسی و قوم با شتاب از خلیج انتهای دریای احمر گذشتند و سپاه فرعون که در پی آنها بودند در دریا غرق گشتند پس از عبور از بحر احمر حضرت موسی به جهاتی چنین صلاح دید که عبرانیان را از طریق بیابان سینا به اراضی فلسطین رساند لذا آن راه طولانی را پیش گرفت . بین راه عبرانیان دچار مشکلات زیادی شدند و از حیث عدم دسترسی به آب و ازوقه به زحمت افتادند بارها در حین یأس و نومیدی بر آن شدند که حضرت موسی و هارون را سنگسار کنند و پس از کشتن آن دوسر زمین مصر باز گردند .

در ماه سوم خروج از مصر به صحرای سینا رسیدند و در آن مکان خیمه ها را بپا کردند و سکونت اختیار نمودند . حضرت موسی بدون اطلاع قوم چهل شبانه روز به کوه سینا رفت و در بازگشت احکام ده گانه ذیل را که در حقیقت اصول شریعة الله بود برای ابلاغ به قوم با خود آورد و احکام مزبور به قرار ذیل است :

- ۱ - خدای یگانه را بنام یهوه پرستش کنید .
- ۲ - شما را خدایان غیر نباشد . هیچ تمثال و صورتی را پرستش منماید .

۳ - شش روز مشغول کار باش و روز هفتم را که سبت است آرام گرفته و آن را تقدیس نما .

۴ - پدر و مادر خود را احترام کن .

۵ - قتل مکن .

۶ - زنا مکن .

۷ - دزدی مکن .

۸ - بر همسایه خود شهادت دروغ مده .

۹ - به خانه همسایه و زن و غلام و کنیز و مایمک

او طمع مکن .

۱۰ - قسم دروغ مخور .

خلاصه در اجرای فرامین فوق و تعالیم دیگر شریعة الله حضرت موسی متحمل زحمات و مشقات فراوان گردید در مقابل نا ملایمات زندگی و مشکلات قوم حق را فراموش میکردند و متمایل به بت پرستی میشدند و در صد دگشتن موسی و برادرش بر وی آمدند . تهمت قتل ^{به او} میزدند با اصرار تمام از او میخواستند که به مصر باز گردد و از ادعای نبوت و عنوان نجات و راهنمایی قوم صرف نظر نماید .

اما حضرت موسی با حلم و بردباری تمام این ناراحتی ها را تحمل فرمود و صبر و شکیبایی اختیار کرد . این پیامبر بزرگ وقتی که غضب خداوند را نسبت به افرادی که

پس از ایمان باز به بت پرستی گرائیده بودند مشاهده فرمود در نهایت تأثر از آستان الهی مسألت نمود که نام وی را از کتاب محو فرماید و قوم گناهکار را هلاک نسازد .

سرانجام حضرت موسی در زمان حیات توفیق نیافت که قوم را به اراضی موعود رساند . در روز اول ماه یازدهم از سال چهارم خروج از مصر برای آخرین مرتبه عبرانیان را گرد خود جمع کرد و فرامین ده گانه و سائر تعالیم الهی را در حضورشان یادآور شد و توصیه و سفارش فرمود که به احکام خدا عمل کنند و کلمه ای از آن گم ننمایند و برآن نیفزایند آنگاه خبر نزدیک شدن پایان حیات و وفات خود را اعلام داشت و چون برادرش هارون قبلاً وفات کرده بود یوشع بن نون را به جانشینی خود تعیین کرد و به همه اسباط و افراد وصیت فرمود که از او پیروی کنند و بدستوراتش عمل نمایند . سپس برای تماشای اراضی فلسطین به کوه عباریم رفت و در آنجا جان پاک و تابناک خود را تسلیم جان آفرین نمود .

بنی اسرائیل جسدش را در همان کوه مدفون ساختند ولی بعدها محل آن را گم کردند و با وجود

(۱۷)

کنجاوی ها تا کنون کسی نتوانسته است محل قبر
آن حضرت را پیدا کند .

شرح زندگانی و قیام حضرت زردشت

برادران و خواهران عزیز مهربان شما در ازما
 شهر نشینان در مناطق خوش آب و هوا زندگی میکنند
 از مناظر زیبا و دلنشین طبیعت در فصول مختلف لذت
 میبرید هوای پاک و لطیف کوهستانی را استنشاق مینمائید
 و آب صاف و گوارای چشمه ها را مینوشید . در نهایت
 محبت گرد هم می نشینید و بدون آلاشات و قیودات
 خسته کننده اجتماعی روزگار میگذرانید پدران و مادران
 درس میهمان نوازی را از گهواره بشما آموخته اند از این
 رو تا آخرین دقیقه حیات آن را فراموش نمیکنید هر
 رهگذری را به چادر خود میبرید و با کمال صمیمیت و صفا
 از او پذیرائی مینمائید از خوردنی و آشامیدنی هرچه
 داشته باشید بوی میخورانید آنگاه با قیافه باز و خندانی
 که حکایت از مهر و محبت بدون پیرایه میکند در کنارش

می نشینید و به سخنانش گوش میدهید .

آیا میدانید که اگر روح ایمان و حق شناسی باین زندگانی پاک و ساده شما توأم گردد با فرشتگان آسمان همانند خواهید شد و آنوقت ما شهر نشینان بزندگی شما که از حیث صورت بدون پیرایه و از جهت معنی پر ارزش میباشد رشك و حسد خواهیم برد .

در حال حاضر ما شهر نشینان از مواهب طبیعی که شما از آن برخوردارید محروم میباشیم نه مناظر زیبای طبیعت را می بینیم و نه آب صاف و گوارای چشمه سارها را مینوشیم ناچاریم هوای غبار آلود پر از دود و بخار شهرها را استنشاق کنیم و اغذیه مصنوعی آلوده ای راکه اغلب نا مطبوع و مسموم کننده است به مصرف رسانیم .

گرفتاریهای گوناگون زندگی پر قید و بند اجتماعی به ما فرصت نمیدهد که روزانه اوقاتی را صرف ملاقاتهای دوستانه نمایم چون شما گرد هم بنشینیم و از فیض دیدار هم احساس لذت و شادمانی کنیم روزها را با دوندگی و گشش و کوشش بشام میرسانیم و شبها را از فرط خستگی در تب و تاب و بیداری و خواب میگذرانیم . بهترین اوقات زندگانی ما ایام معدودی است که به عناوین مختلفه از محیط پر آشوب شهرها فرار میکنیم و به دیدار

شما عزیزان نائل میشویم و فرصتی بدست می آوریم تا به اصطلاح گل بگوئیم و گل بشنویم . اما پیوسته از این ناراحت و نگرانیم که اگر روزی شما گذارتان به شهر افتد ما مجال چنین میهمان نوازیهای گرم و دلنشینی را نداریم زیرا محکوم به عطلیات و امور شاقه زندگی شهری میباشیم .

امشب میخواهیم شرح حال پیامبر باستانی

حضرت زردشت را برای شما نقل کنیم .

بطوری که تاریخ حکایت میکند (۱) ایرانیان قدیم

طبیعت پرست بودند یعنی به قوای طبیعی که رفاه معیشت آنان را تأمین مینمود و یا عناصری که خسارات زندگانی را فراهم میساختند معتقد بودند مثلا به نور و ظلمت قحطی کم یابی فراوانی و غیره قائل بوده و آنها را به اشباح و اشکال ارواح مقدسه و شیاطین مجسم میکردند یعنی ارواح مقدسه را در مقابل عناصر رفاه و شیاطین و ارواح پلید را در مقابل عناصر موزیه فرض میکردند و برای اینکه به خدایان واقعی خود که ارواح مقدسه (نور آسمان) باشند خدمت نموده همیشه عناصر موزیه را پست و محقر شمرده و با آنها در مجادله

(۱) نقل از کتاب زردشت باستانی و فلسفه او .

می‌بودند و نیز برای تشجیع خدایان واقعی خود ادعیه و سرودهایی میخواندند و تصور میکردند که اینگونه احساسات خدایان آنها را در مجادله با عناصر موزی تشجیع میکند این طرز ستایش و پرستش که از عقاء—مختلفه خود افراد بشر سرچشمه گرفته بود و آریائیمهای ساده لوح آن را بوجود آورده بودند به مرور ایام زمینه را برای مداخلات ناروای جادوگران و ساحران مساعد کرد بازار سحر و جادو رواج گرفت و بساط موهومات و خرافات بطوری گسترده شد که نزدیک بود فضائل اخلاقی قوم آریا بگلی محو و نابود گردد و سوابق تاریخی و خدمات پرارزش سلاطین نامدارشان برباد رود .

” در این وقت ابربخشش یزدان مهربان بر ایران مینونشان ببارید و چشمه مهر ایزدی از ایمن کشور بزرگ بجوشید و شت زراتشت که دل پاکش به فروغ نخستین خرد روشنی داشت به پیغمبری انگیخته شد و به راهنمایی آفرینش به شاهراه آئین و بینش سرافرازی جست و بیست و یک نسک اوستا بروی فرود آمد در آن هنگام اورنگ خسروی ایران بشاهنشاه آگاه گشتاسب شاه کیانی زیب و آرایش داشت و خشور یزدان به بارگاه خسروی اندر آمد و شهریار نامدار را از فرمان

پاک پروردگار آگاه ساخت آن خسرو دانا دانشوران
و فرزندگان کشور را بخواند و در بارگاه شاهی بنشانند و در
آنکار گفتگو بسیار شد .

شت زراتشت لختی از اوستا بر خواند و به
نیروی یزدانی بر بت پرستان اهریمن خوی چیره آمد
و خسرو ایران آئین یزدان را بپذیرفت و به کوشش آن
شهریار کامکار و فرزند نامدارش اسفندیار آئین بهی در
ایران رواج یافت و تاریکی بت پرستی زدوده گشت
و از پرتو خجسته^۱ نامه یزدانی پایه هنر و دانش در ایران
رو بفرزایش نهاد و فرزندگان نامور و موبدان آئین پرور
و پادشاهان دادگستر در این فرخنده کشور پدید آمد
و روزگاری دراز دین بهی در ایران بپایید و درخت
پادشاهی بزرگ از این بوستان ایزدی سرکشید . " (۱)

متأسفانه تاریخ زندگانی این و خشور آسمانی در
اثر گذشت زمان و حوادث دوران روشنی خود را از دست
داده است در اطراف تاریخ و محل تولد و سفرهای
این پیامبر بزرگ مستشرقین و مورخین داستانها نوشته
و اختلاف عقیده بسیار داشته اند . آنچه مقرون به
حقیقت است طلوع این نیر اعظم و اشاعه تعالی —

(۱) نقل از رساله جناب میرزا ابوالفضل گلپایگانی .

مقدسه اش تقریبا در حدود هفتصدسال قبل از میلاد مسیح بوده است .

در باب محل تولدش هم اختلاف نظر در بین میباشد . دسته ای محل تولد آن بزرگوار را آذربایجان دانسته و گروهی مولدش را شهرری تشخیص داده اند . شهرستانی در کتاب " ملل و نحل " نوشته است که پدر او از آذربایجان و مادرش از اهل ری بوده است .

بهر تقدیر این پیامبر نامدار که اساس شریعت مقدسش بر پایه " پندار نیک گفتار نیک و کردار نیک استوار بود در سن چهل سالگی قیام به دعوت فرمود و از اردبیل به قصد دارالملک بلخ و ملاقات گشتاسب شاه عزیزمت نمود پس از ارشاد آن خسرو نامدار جهت ابلاغ کلمة الله و نشر آئین بهی به نقاط مختلفه سفر کرد و در این راه متحمل زحمات فراوان شد و عاقبت بنا بقولی در سن هفتاد و هفت سالگی وفات فرمود و بنا به قول دیگر بدست یکی از افراد سپاه تورانیان حین تصرف بلخ به شهادت رسید .

آنچه مسلم است حضرت زردشت مردم را به پرستش خدای یگانه دعوت میفرموده و اهورامزدا را خالق آسمان و زمین و مصدر کل خیر و اهریمن را شیطان و

منشاء بدیها و زشتیها معرفی میکرده است با این ترتیب کسانی که در این باب سطحی اندیشیده و تصور کرده اند که زردشتیان بوجود د و خداوند اعتقاد دارند به این معنی که یزدان را هادی خیر و اهریمن را مصدر شر میدانند و هر دو را در حکومت خود مختار و مستقل می انگارند در اشتباه عظیم میباشند . با توجه به کتب دینی زردشتیان و مطالعه بیانات و تعلیمات حضرت زردشت بسهولت میتوان دریافت که این پیامبر بزرگ بر خلاف تصور فوق خیر و شر را در عرض یکدیگر دوقوه جداگانه ازلی نمیداند بلکه با اسلوب و طریق مخصوص خود حقیقت آنها را ظاهر میسازد و به پیروان خود میفهماند که د و جوهر اصلی در ابتدا یکی اختیار خیر و دیگری انتخاب شر نموده و از در مخالفت و ضدیت با یکدیگر درآمده اند . در این مجاهده است که یزدان پرستان باید با روح تقوی و پرهیزکاری با بدیها و زشتیها ستیزه کنند و آنها را دفع نمایند .

در قرآن کریم هم به صریح بیان فرموده است " دفع میکنند با خوبی بدی را " (۱) خداوند وقتی که چیزی را مانند " خیر " از عدم بوجود می آورد نقیض سالبه آن

(۱) و یدرون بالحسنة السيئة (سورة الرعد آیه ۲۲)

که جوهر شر است بخودی خود نمایان میشود در مقابل نور ظلمت و در برابر صحت مرض است پس نسبت این دو با هم نسبت وجود و عدم میباشد به این معنی که عدم خیر شر و عدم نور تاریکی میباشد و میبایست شر را به وسیله خیر دفع کرد . چنانچه شیخ علیه الرحمه میفرماید :

بهره ای از ملکت هست و نصیبی از دیو

ترك دیوی کن و بگذر به فضیلت ز ملك
 واما در مورد اینکه بعضی با مشاهده عمل افراطی زردشتیان نسبت به نگهداری آتش مقدس و رعایت احترام آن چنین انگاشته اند که آنان پرستش آتش میکنند و دین حضرت زردشت گیش آتش پرستی است باید بگوئیم این تصور بر خلاف حقیقت است . دین زردشت بدون تفاوت مانند دین عبرانیان و مسیحیان و مسلمین است البته در تمام ادیان متدینین روی علاقه معنوی و از طریق افراط کاری به عملیاتی مبادرت مینمایند که به صورت ظاهر ایجاد سوء تفاهم میکند . احترام زائد الوصف مسیحیان نسبت به صلیب و دلبستگی خاص مسلمین به حجرالاسود را نمیتوان نشانه خاج پرستی و سنگ پرستی دانست . قدر مسلم آن است که در

موقعی که شرق در تاریکی بی دینی و طبیعت پرستی فرورفته و فساد اخلاق در بین آریاییها شیوع یافته بود خداوند حضرت زردشت را به پیامبری مبعوث فرمود و وی را مأمور به ارشاد نمود . تعالیم آسمانی این و خشنود بزرگ در ایران و سایر ممالک عالم انتشار یافت در ظل این تعالیم مردم متوجه خداپرستی شدند و پادشاهان بزرگ ایمان آوردند و به حمایت این گیش برخاستند هخامنشیان دین زردشت را دین ملی ایران قرار دادند سیروس معروف و داریوش بزرگ بر رونق و شکوه آن — افزودند و حین فتوحات با حسن اخلاق و رفتار که ناشی از عقائد مذهبی بود توجه ملل مغلوبه را به خود جلب کردند .

حضرت زردشت به پیروان خود امر فرمود که هر روز متوجه به آستان الهی شوند و حین ستایش و نیایش این نماز را ادا نمایند :

” ای پروردگار مطلق توانا از گلپه اندیشه ها و گفتارها و کردارهای ناپسند و از گلپه گناهانی که عمدا یا سهوا مرتکب شده ام پشیمانم و آمرزش تورا میطلبم و برای آینده از تو پیروی پندار نیک و گفتار نیک و کردار نیک میطلبم و امیدوارم که پیرامون خطا نگردم تا در دنیای

آینده با نیکان و پاکان محشورشوم ” (ترجمه)
امیدواریم در هر عصر و زمان خداوند همه را
به راه راست و صراط مستقیم هدایت فرماید و از تیرگی
گمراهی و گناه برهاند و مفاد این بیانات مبارکه حضرت
زردشت را در حق همه گناهکاران مستجاب فرماید .
(شب بخیر)

شرح زندگانی و قیام حضرت مسیح

برادران و خواهران مهربان شبهای گذشته در کنار هم نشستیم و در اطراف کیفیت ظهور حضرت موسی و شرح خروج بنی اسرائیل از سرزمین مصر و توجه آنان به اراضی مقدسه فلسطین با هم صحبت داشتیم و همچنین شرح حال حضرت زردشت پیامبر باستانی خود را بیان نمودیم خیلی بر معلومات و اطلاعات ما افزوده شد . دانستیم که مریبان آسمانی با احکام و فرامین الهی برای تعلیم و تربیت ما می آیند نه انجام آمال و هوسهای پست ما بنابراین ما باید پیوسته ناظر به فضائل اخلاقی و کمالات روحانی باشیم نه طالب جاه و مقام صوری و مال و منال دنیوی . دیدیم که پس از اظهار امر این دو بزرگوار چگونه ریاست طلبان و دنیا داران از فیض ایمان محروم ماندند و با مظاهر امرالله از در خصومت و دشمنی درآمدند . تنها کسانی به

شرف ایمان نائل شدند که قلوبشان پاک و مستعد قبول
تعالیم و فرامین الهی بود .

امشب میخواهیم راجع به ظهور حضرت مسیح
با شما صحبت کنیم . پس از آنکه هزار و پانصد سال
از دورهٔ شریعت حضرت موسی گذشت و بعثت برروز
اختلاف و نافرمانیها قوم اسرائیل از جاده حق و حقیقت
منحرف شد و صرفا به اجرای صورت ظاهرتعالیم دلخوش
داشته بودند اراده الهی بر این قرار گرفت که پیامبر
دیگری بفرستد و برای هدایت مخلوق گمراه و تکمیل
آداب و فضائل روحانی و معنوی قوانین و فرامین
جدیدی ابلاغ فرماید . در این هنگام در بیت لحم
طفلی به دنیا آمد که مادرش مریم نام داشت ولی در
اطراف پدرش صحبتها در بین بود برخی پدر او را یوسف
نجان نامزد مریم میدانستند و برخی نظرات دیگری در این
باب داشتند .

چیزی نگذشت که راجع به تولد این طفل
غوغای عجیبی برپا شد دسته ای از ستاره شناسان
مجوس ایرانی که هر شب چون شما ناظر باین آسمان
پر ستاره بودند طلوع ستارهٔ تولد نوزاد پیر عظمی را در
آسمان شرق مشاهده نمودند و از روی علامات برای

یافتن این مولود متوجه اراضی فلسطین شدند و سرانجام این موضوع را با هیروودیس کبیر حکمران آن منطقه در میان نهادند هیروودیس کهنه را احضار کرد و نظرشان را در این باب استفسار نمود در جواب یادآوری کرد که طبق نبوت میگوی نبی تولد چنین طفلی در شهر بیت لحم پیش بینی شده است . هیروودیس سخت به وحشت افتاد و نظیر فرعون دستور داد که کودکان بی گناه نوزاد آن شهر را بدون ارفاق معدوم سازند . در عالم خواب به یوسف نجار الهام شد که قبل از اجرای حکم با مریم و طفل نوزاد از بیت لحم فرار کند و خود را به مصر برساند یوسف چنین کرد و پس از ورود به مصر در کنار رود نیل سکونت اختیار نمود . طفل نوزاد را که بنام عیسی نامیده بودند تا سن یازده سالگی در مصر بود سپس با افراد خاندان خود به شهر ناصره مراجعت کرد و تا هنگام بعثت و دعوت بنی اسرائیل در آن شهر مقیم و نزد یوسف به شغل نجاری مشغول بود .

قبل از بعثت حضرت مسیح خداوند حضرت یحیی را مأمور فرمود که مردم را به قرب ظهور و ملکوت الهی بشارت دهد . حضرت یحیی که خاله زاده حضرت

مسیح بود طبق فرمان الهی مردم را به قرب ظهور
 بشارت داد و آنها را غسل تعمید میداد که از گناهان
 پاک شوند و خود را مستعد برای دخول در ملکوت الله
 نمایند. در آن موقع حضرت عیسی خود متوجه آن محل
 شد و بدست حضرت یحیی غسل تعمید یافت. دیری
 نگذشت که به امر هیروودیس حضرت یحیی دستگیر و محبوس
 و بالاخره شهید گشت. قبل از شهادت وی حضرت
 عیسی در سن سی سالگی بفرمان خداوند قیام بر دعوت
 فرمود. بنی اسرائیل را موعظه و نصیحت مینمود که توبه
 کنند و از گناهان خود استغفار نمایند تا لایق ورود در
 ملکوت آسمان شوند آشکارا بهمه میفرمود که تمسک به
 ظواهر شریعت و غفلت از حقیقت دیانت موجب رستگاری
 نبوده و نیست. از اعمال و رفتار عوام فریبانه پیشوایان
 و ملایان یهود سخت انتقاد میفرمود و آنان را مستحق
 عذاب الهی قلمداد مینمود. با مؤمنین اولیه یعنی
 دوازده حواری خود که از اشخاص متوسط و تهیدست
 بودند و جز قلب پاک و ایمان خالص سرمایه دیگری
 نداشتند به انتشار کلمه الله و تبلیغ امر الله پرداخت
 و مؤمنین بعدی را بنام شاگردان گرد خود جمع نمود.
 پای پیاده به اطراف سفر میکرد و مردم را به شریعت

الهی دعوت میفرمود بنابه فرموده خودش بسترش زمین
 و روپوشش آسمان بود . چهل شبانه روز در بیابانها
 سیر میکرد از سبزیهای خودرود سد جوع مینمود و به هر
 آبادی که میرسید بیانات پدر آسمانی را به فرزندان بشر
 تعلیم میفرمود .

با اینکه نبواتی راجع به ظهور حضرتش در کتاب
 تورات مرقوم بود قوم یهود آن بشارات و نبوات را نفهمیده
 به ظاهر تعبیر کردند و چنین انگاشتند و عقیده داشتند
 که موعود پس از اظهار امر سلطان زمان خواهد شد و
 ایشان را از دست ظالمان رهائی خواهد داد و به اعلی
 درجه مجد و جلال خواهد رساند . با این عقیده و طرز
 فکر چون مسیح ظهور فرمود حضرتش را نشناختند بلکه در
 باره وی لغزش یافته در گمراهی افتادند در صورتی
 که مکرر خود آن حضرت و حواریون نبوات مسطوره^۴ در
 کتاب را برای ایشان تفسیر فرمودند که مقصود از سلطنت
 و مجد و جلال سلطنت الهی و مجد و جلال روحانی
 و معنوی میباشد خداوند در روح و قلب نفوس حکمفرمایی
 میکند و توجهی به ثروت و شوکت فناپذیر دنیوی ندارد .
 خلاصه پیشوایان و ملایان ریاکار یهود که
 تحت عنوان دین مقام و مرتبتی بدست آورده و مال

و ثروتی اندوخته بودند از قیام و ظهور حضرت مسیح سخت بوحشت افتادند و وجود مبارکش را مانع پیشرفت مقاصد سوء و حصول آمال پست خود تشخیص دادند لذا خصومتش را بدل گرفتند و متفقا در صدر آزار و اذیت او و پیروانش برآمدند دعوی آن بزرگوار را مبنی بر پسر خدا بودن و سلطنت یهود و عدم رعایت مقررات نگاهداری سبت و امثال اینها را دست آویز ساختند و او را واجب القتل دانستند . ولی چون حضرت مسیح در محال معینی سگونت نداشت و اغلب با حواریون و شاگردان خود از این شهر به آن شهر میرفت و بیشتر اوقات خود را به منظور اشاعه تعالیم الهی در سفر میگذراند و در بین جمع بقدری ساده و بی آرایش میزیست که فرقی با سائرین نداشت بجه سهولت بر او دست نمی یافتند تا مقصود خود را عملی سازند عاقبت با حیل و تزویر راهی برای اقدام پیدا کردند باین ترتیب که یکی از حواریون آن - حضرت را که یهودای اسخریوطی نام داشت فریفتند او در امتحان و آزمایش الهی بلغزید و بادیافت سی پاره نقره با مخالفان مسیح همدست شد و متعهد گردید که محل اجتماع آن حضرت و شاگردان را به آنها نشان دهد و با اشاره حضرت مسیح را در بین جمع

معرفی کند قرار بر این شد که پس از رسیدن به محل اجتماع روحانیان یهودای خیانتکار از روی حیل و تزویر مولای خود را ببوسد تا مخالفان وی را بخوبی بشناسند و دستگیرش نمایند .

تمام این وقایع قبلا به قلب مبارک حضرت مسیح الهام شده بود زیرا در آخرین جلسه ملاقات با حواریین و شاگردان که در حقیقت جلسه تودیع بود نهایت لطف و محبت را درباره آنان مرعی داشت آنگاه به وقایع آینده اشاره فرمود و به فرد فرد آنان سفارش نمود که نسبت به همدیگر مهربان و وفادار باشند خیرخواه عموم شوند حتی به دشمنان خود محبت کنند .

در موقعی که آن بزم روحانی سرشار از روح محبت و یگانگی بود و آن مربی ملکوتی شاگردان خود را به مائده آسمانی مرزوق مینمود ناگاه یهودای اسخریوطی در جلو و دسته مهاجمین از عقب وارد شدند و پس از آنکه یهودا حضرت مسیح را بوسید مخالفان با شناسائی کامل وی را دستگیر ساختند و به محضر " قیافا " و " حنان " بردند . به جرم دعوی جدید وی اعتنائی به مراسم و آداب یوم سبت و تغییر و تبدیل حکم

طلاق طبق موازین تورات با صدور فتوی آن بزرگوار را محکوم به قتل نمودند سپس جمعیت بسر دستگی متعصبین یهود آن وجود مقدس را به دیوانخانه نژد حاکم اورشلیم " پنطیس پیلطوس " رومانی بردند و با اتهام و اظهار اینکه حضرت مسیح از مخالفین سلطنت قیصر امپراطور روم میباشد از وی خواستند که حکم قتل را درباره آن حضرت مجری دارد .

" پیلطوس " از حضرت مسیح پرسشهایی کرد و به فراست دریافت که او بی گناه است . خواست وی را آزاد کند ولی محرکین بی انصاف مردم نادان را به ضدیت و مخالفت شورانیدند ، قیامت در دیوانخانه برپا شد هزاران نفر فریاد میزدند عیسی باید معدوم شود . حاکم از بیم توسعه اغتشاش با اجرای حکم موافقت نمود و مسیح مظلوم را بدست سربازان رومی سپرد تا به شهادتش رسانند . جمعیت یهود با دسته سربازان مأمور به راه افتادند از نظر توهین و تحقیر تاجی از خارهای بیابان ساختند و بر سر مسیح نهادند لباس ارغوانی بر اندام مبارکش پوشیدند و نثی به علامت عصای سلطنت بدستش دادند و در حالی که آب دهان به صورتش می انداختند و ضربت برگونه های مبارکش

میزدند و به او دشنام و ناسزا میگفتند با هلهله و شادی در نهایت خفت و خواری وی را به خارج دروازه شهر اورشلیم بردند و مابین دو دزد مصلوب ساختند و تقصیر نامه ای به خط عبری و لاتینی و یونانی نوشته در بالای سرش آویختند و لباسهایش را بین سربازان تقسیم کردند و چون در آخرین دقائق زندگی برای رفع عطش آب خواست اسفنج در سرکه فرو برده بد هانش نزدیک نمودند .

با این حال زار و وضع رقت بار آن مظلوم بزرگوار تحمل اهانت و شکنجه ها و زجر صلیب را فرمود و در آخرین دقیقه^۶ حیات رو به آسمان کرد و گفت " ای پدر اینها را بیامرز زیرا که نمیدانند چه میکنند . "

سپس روح پاک و تابناکش به ملکوت الهی پرواز نمود جسد مقدسش تا شب بر بالای صلیب بود تا یوسف نامی از پیلاطوس تقاضا کرد دستور دهد جسد را بوی واگذارند که مدفون سازد . پس از موافقت و واگذاری جسد به رسم متداوله^۷ در بین یهود آن را در کف پیچیده در باغ نزدیک آن محل مدفون ساخت و سنگی بر روی قبر نهاد .

مسیحیان معتقدند که پس از سه روز مسیح از قبر

برخاست و خود رابه شاگردان نمایاند و مدت چهل روز بین آنها بود و اغلب اوقات خود را به ظاهر نشان میداد ولی حقیقت امر اینست که روح مسیح پس از خروج از بدن زنده و پاینده بود و با قدرت ملکوتی حکمفرمائی مینمود .

حواریین و شاگردان مسیح پس از شهادت وی تا سه روز متأثر و مغموم هر یک در گوشه ای مخفی شده بودند بالاخره با تجلی و تائید روح مقدس مسیح در بالای گوه زیتون مجتمع شدند تعالیم و مواعظ روحانی آن حضرت را به خاطر آوردند و از برکت و فیض کلمة الله تسلی خاطر و اطمینان قلب حاصل نمودند متفقاً با عزی خلل ناپذیر بر آن شدند که تا نفس اخیر حیات به انتشار کلمة الله و ترویج امرالله پردازند و از این راه دین خود را در برابر فداکاری مولای عزیز خود ادا نمایند لذا پس از فرود آمدن از گوه هر یک بسوئی رفتند و تا آخرین نفس در پیشرفت امرالله مجاهدت کردند در این سبیل برخی کشته شدند و بعضی به انواع مصائب و بلایا گرفتار گشتند اما در اثر مجاهدت و کوشش آنها کلمة الله در عالم منتشر گردید .

دوستان عزیز اینک سخنی چند در اطراف

علت ظهور و کیفیت تعالیم روحانی حضرت مسیح میگوئیم
 قبلاً اشاره کردیم که مقارن ظهور این پیامبر بزرگ حقائق
 روحانیه و کمالات معنویه دیانت موسوی از بین رفت—ه و
 چیزی جز تقلید و انجام رسوم ظاهره در میان نمانده بود
 ملایان و پیشوایان ریاکار یهودی در نهایت تمصب
 و خشونت ناظر به اجرای تکالیف و آداب ظاهری بودند
 ولی از فضائل اخلاقی و کمالات روحانی سخنی به میان
 نمی آوردند بالنتیجه شریعة الله بصورت پیگر بی روحی
 در آمده و از زیور تنزیه و تقدیس و روح پاک و پرهیزکاری
 بی نصیب گشته بود .

حضرت مسیح پس از قیام اعمال و رفتار ریاکارانه
 علمای بنی اسرائیل را مورد ملامت و سرزنش قرار داد و—
 فرمود مقصود حضرت موسی از وضع احکام و سختگیری
 شدید آن بوده است که قوم به حسن اخلاق و نیکی کردار
 تربیت شوند و از فضائل معنوی و کمالات روحانی برخوردار
 گردند نه اینکه کورکورانه با تقلید فروع شریعة الله رامجری
 دارند و از مقصد اصلی محروم مانند . بنابراین وقتی که
 از آن وجود مقدس پرسیدند برای چه فرستاده شده ای (۱)
 ” او در جواب گفت فرستاده نشده ام مگر به جهت

گوسفندان گمشده خاندان بنی اسرائیل " یعنی آمده ام تا گوسفندانی را که در نتیجه غفلت و سهل انگاری شبانان مفروض بدخواه متفرق گردیده و در بیابانهای بی آب و علف هواهای نفسانی گم شده اند جمع آوری کنم و از گمراهی نجات دهم . از این رو مواعظ و تعالیم این مری بزرگ آسمانی صد درصد اخلاقی و روحانی بود و ما برای نمونه برخی از آن تعالیم را در اینجا برای شما ذکر میکنیم :

" شنیده اید که گفته شده است چشمی بیه چشمی و دندانی به دندانی لیکن من بشما میگویم با شریک مقاومت نکنید بلکه هر که برخساره راست تو طپانچه زند دیگری را نیز بسوی او بگردان و اگر کسی خواهد با تو دعوی کند و قبای ترا بگیرد عبای خود را نیز بدو واگذار و هرگاه کسی ترا برای یک میل مجبور سازد و میل همراه او برو هرکس از تو سوئال کند بدو ببخش و از کسی که قرض از تو خواهد روی خود را مگردان . شنیده اید که گفته شده است همسایه خود را محبت نما و با دشمن خود عداوت کن اما من بشما میگویم که دشمنان خود را محبت نمائید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند احسان کنید و به هر که

بشما فحش دهد و جفا رساند دعای خیر کنید تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید زیرا که آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع میسازد و باران بر عادلان و ظالمان میباراند . ” (١)

و نیز به صراحت فرمود ایمان بدون عمل سبب نجات و رستگاری نخواهد شد و عین بیان مبارکش در این باب اینست :

” نه هر که مرا خداوند خداوند گوید داخل ملکوت آسمان گردد بلکه آنکه اراده پدر مرا که در آسمان است بجا آورد . ”

و نیز طبق دعای روزانه که خواندندش بر هر فرد مسیحی لازم و واجب میباشد استقرار ملکوت الهی را در زمین وعده فرموده و دعای مزبور اینست :

” ای پدر ما که در آسمانی نام تو مقدس باد ملکوت تو بیاید اراده تو چنانکه در آسمان است بر زمین نیز کرده شود . ”

برادران و خواهران عزیز این بود شمه ای از —
تعالیم حضرت مسیح که در طریق ابلاغ و اجرای آن —
متحمل آن همه رنج و مشقت گردید و عاقبت جان

شیرین خود را در این سبیل فدا کرد و به عالم ملکوت پرواز فرمود .

قصه ما طولانی بود و اکنون موقع خواب واستراحت

فرا رسیده است اما چگونه انسان میتواند با شتیدن اینگونه حوادث و وقایع دیده بر هم نهد و این همه ظلم و ستم بشرناران را بدست فراموشی سپارد .

مسیح مظلوم چه کرده بود که قوم یهود آنطور وی را معذب داشتند ؟ آیا تعالیم روحانی آن پیامبر بزرگ مستلزم روا داشتن آنهمه رنج و عذاب بود .

قدری در این باب قبل از خواب تفکر

فرمائید .

(شب بخیر)

شرح زندگانی و قیام حضرت محمد «۳»

برادران و خواهران مهربان باز شب فرا رسید
 و فرصتی بدست آوردیم تا قدری خارج از حدود گفتگوهای
 معمولی روزانه باهم صحبت کنیم و خود را با حقائق مافوق
 دنیای مادی سرگرم و مشغول سازیم زیرا مرغ روح ما در
 قفس تن از شوء ناپاینده جهان خاک خسته میشود
 محیط مناسبی میجوید که پرواز کند و با کسب فیوضات
 ملکوتی و درك حقائق معنوی شاد و مستبشر گردد و این
 محیط جز در عوالم روحانی در جای دیگر یافت نشود
 پس در این فرصت صرفه و صلاح مادر اینست که طبق
 گفته شاعر عارف :

” باز گواز نجد و از یاران نجد ”

سخن از نجد و یاران نجد بمیان آوریم و از این طریق
 موجبات مسرت و وجد را فراهم سازیم .

در سرزمین خشك و سوزان عربستان مردم بحال

بربریت زندگی میکردند قریب ۵۷۰ سال از میلاد حضرت مسیح گذشته بود اما اثری از ندای ملکوتی و تعالیم آسمانی او در این منطقه دیده نمیشد برخی از قبائل عرب خود را به دیانت موسی و مسیح منسوب میکردند ولی تابع ظواهر احکام بودند و از حقیقت آن ادیان اطلاعی نداشتند از این رو نتوانسته بودند از طریق تربیت روحانی و کسب کمالات انسانی در زندگانی خود تغییری بدهند و نه در این فکر بودند که بت پرستان را از ورطه گمراهی منحرف سازند بالنتیجه بت پرستی رواج کامل یافته بود اغلب اعراب از خداپرستی اکراه داشتند و بت پرست شده بودند پیوسته برای جمع آوری مال و منال با هم زد و خورد داشتند و روی تعصبات جاهلیه دختران خود را زنده بگور میکردند و به این عمل شرم آور مباحثات و افتخار مینمودند . خلاصه وضع زندگانی اعراب در آن زمان بسیار نا مطلوب و غیر انسانی بود لذا خداوند متعال اراده فرمود که برای ارشاد و هدایت آن قوم گمراه پیغمبری مبعوث فرماید و با اعزام مری آسمانی موجبات تعلیم و تربیتشان را فراهم سازد .

در خانه عبد الله پسر عبدالمطلب کودکی قدم

به عرصه^۴ وجود نهاد که وی را " محمد " (ص) نامیدند قبل از تولد این طفل پدرش عبدالله زندگانی را بدرود گفته و حضرت محمد حین تولد از پدر یتیم بود چون عبدالله ثروت و مکتب چندانی نداشت و جز يك شمشیر و پنج شتر و مقداری نقره چیز دیگر برای زن و فرزندش به ارث نگذاشته بود عبدالمطلب حمایت حضرت محمد و کفالت زندگی او و مادرش آمنه را به عهده گرفت .

در سن شش سالگی حضرت محمد مادر عزیز خود آمنه را هم از دست داد و در اثر ایندو فرقت پر حرقت یعنی مرگ نا بهنگام پدر و مادر آن نهال بوستان نبوت در صفر سن افسرده و مغموم گشت گویا تقدیر چنین بود که حضرت محمد همیشه عزا دار باشد هنوز دو سال بیش از مرگ مادرش نگذشته بود که یگانه حای و جد بزرگوارش عبدالمطلب دارفانی را وداع گفت . پس از مرگ وی ابوطالب پسرش سرپرستی حضرت محمد را قبول کرد . چون ابوطالب مردی معیل بود و ثروت چندانی نداشت در صدد برآمد برای برادرزاده یتیم خود شغلی پیدا کند و وسیله^۵ اعاشه ای در نظر بگیرد لذا او را نزد خدیجه که بیوه زنی ثروتمند بود برد و از او تقاضا کرد که برادرزاده اش را برای انجام امور تجارته

خود بگمارد خدیجه این درخواست را پذیرفت و محمد را اجیر کرد و او را برای انجام کارهای تجارتي با میسره غلام خود به شام فرستاد . در این سفر حضرت محمد با امانت و متانت کارهای خدیجه را انجام داد و میسره را مفتون حسن رفتار و سلوک خود نمود پس از مراجعت میسره رمراتب درایت و کفایت حضرت محمد را برای بانوی خود نقل کرد و آن زن را شیفته و فریفته فضائل اخلاقی حضرت محمد نمود خدیجه که خواستگاران قریش را یکی پس از دیگری رد کرده بود با طیب خاطر حاضر شد که با حضرت محمد ازدواج کند و وسائلی برای انجام اینکار برانگیخت پس از تحصیل رضای حضرت محمد و موافقت ابوطالب این ازدواج تحقق یافت و خدیجه تمام دارائی خود را در اختیار حضرت محمد گذاشت و در کلیه امور با تبعیت از شوهر همسر وفادار و غمگسار حضرت محمد بود آن حضرت هم متقابلا به او احترام میکردند و مادام که زنده بود زنی جز او اختیار نفرمودند .

امانت و صداقت و حسن کفایت حضرت محمد و ازدواجشان با بانوی محترم و ثروتمند چون خدیجه باعث شد که قوم قریش بیش از پیش وی را گرامی داشتند و مورد اعزاز و احترام قرار دادند .

در این موقع بین عده ای از قتفکرین و حکمای عرب بر اثر برخورد و تماس با یهودیها و عیسویها انقلاب فکری ایجاد شده بود به این معنی که بت پرستی و عبادت اصنام را کاردرستی نمیدانستند و متوجه حقائق بالاتری شده بودند اینگونه نفوس اغلب به گوهها و غارها پناه میبردند و دور از خلق در آنجا معتکف میشدند و راه نجات میجستند .

حضرت محمد که از روز نخست از بت پرستی متنفر و گریزان بود هر وقت فرصت و مجالی بدست میآورد در گوشه ای می نشست و راجع به جهان پهناور و دستگاه آفرینش فکر میکرد و با علم به ناراحتی و گوشه گیری حقیقت جویان میکوشید طریق صوابی جوید و آنان را از این نگرانی و انزوا بیرون آورد .

در سن چهل سالگی این میل در وجود مبارکش بشدت قوت گرفت ناچار بفار حرا^۶ پناه برد . بیشتر روزها روزه میگرفت و شبها بیدار میماند و پیوسته منتظر بود تا گشایشی در کار پیدا شود و از این اضطراب و نگرانی نجات یابد .

در یکی از روزها خداوند بوسیله^۷ نزول وحی حضرتش را به رسالت مبعوث فرمود و آیاتی را بر لسان

مبارکش جاری نمود بعد از این واقعه حضرت محمد با حال ترس و اضطراب به خانه آمد و به همسر مهربان خود گفت مرا بپوشانید مرا بپوشانید خدیجه از مشاهده حال آن حضرت در شگفت ماند گلیمی آورد و ایشان را پوشانید کم کم لرز و اضطراب آن بزرگوار بر طرف شد چشم از هم گشود و با همسر مهربان که بر بالینش نشسته و نگران بود فرمود نمیدانم مرا چه میشود و عاقبت این ناراحتی و اضطراب بکجا منتهی میگردد .

خدیجه وی را دلداری داد و گفت نگران مباش تو مردی امین نیکوکار و راستگو هستی و به بینوایان کمک میکنی از حق مظلومان دفاع مینمائی بکار و زحمت تن در میدهی خیرخواه عموم هستی بنابراین آسیب نخواهی دید روح مضطرب و ناراحت حضرت محمد از این دلداریها آرامش یافت و فروغ امید برویش تابیدن گرفت چند لحظه بعد بخواب عمیق فرورفت .

با این ترتیب حضرت محمد در سن چهل سالگی با الهام و وحی آسمانی به پیغمبری مبعوث شد اولین کسی که باو ایمان آورد خدیجه همسرش بود و بعد از او علی بن ابیطالب علیه السلام به این افتخار رسید و سپس زید برده آزاد شده پیغمبر به شرف ایمان

ناول گشت .

ابتدا چون مأمور نشده بود که رسالت خود را فاش و بر ملا سازد و اراده خداوند هنوز بر این امر قرار نگرفته بود حضرت محمد در خفا تبلیغ میفرمود چندی نگذشت که فرمان تبلیغ خویشان و نزدیکان از مصدر جلال حضرت پروردگار شرف صدور یافت (۱) . حضرت محمد به علی بن ابیطالب (ع) دستور فرمود که طعامی تهیه فرماید و خویشان را به جلسه ضیافت دعوت نماید تا در اجرای فرمان الهی امرالله به آنان ابلاغ گردد . در این جلسه پس از آنکه ابولهب بر مقصد حضرت محمد آگاه شد قبل از اینکه فرصت گفتگو و انجام این امر را به حضرت بدهد مدعوین را متفرق ساخت و جلسه را بهم زد اما حضرت محمد از این اقدام مفرضانه ابولهب مأیوس نشدند و پس از چندی باز حضرت علی را مأمور به تشکیل جلسه فرمودند چون مدعوین گردهم نشستند و طعام تدارک شده را صرف کردند حضرت محمد از جای برخاستند و فرمودند ای گروه حاضر شما از اقوام و خویشان و نزدیکان من هستید از جانب خداوند یکتا مأموریت دارم که کلمة الله را به شما ابلاغ نمایم . من رسول و فرستاده او هستم خیر دنیا

(۱) و انذر عشیرتک الاقربین .

و آخرت شما در این است که از من پیروی کنید و تعالیم
و فرامین الهی را معمول و مجری دارید .
حال کدام یک از شما مرا یاری و یابوری خواهد

گرد ؟

کسی جز حضرت علی بن ابیطالب به آن حضرت پاسخ
مثبت نداد و دیگران لبخند زدند و بهمدیگر نگاه کردند
و چون برای مرتبه دوم حضرت محمد این مطلب را تکرار
فرمودند و در مقابل نظیر دفعه اول حضرت علی لبیک
اجابت گفت حضرت ایشان را مورد تفقد قرار دادند
و فرمودند تو ناصر و وزیر من خواهی بود حضار خندیدند
و متوجه ابیطالب شده با تمسخر گفتند پسر برادرت بتو
امر میکند که از پست اطاعت کنی اینرا گفتند و از مجلس
بیرون رفتند . از آن تاریخ ببعد قریش با حضرت محمد
از در خصومت و دشمنی درآمدند و به ازیت و آزار آن
وجود شریف و مؤمنین جدید پرداختند . چون حضرت
محمد در عقیده خود پافشاری فرمود و به خدایانشان
بدگویی نمود نزد ابوطالب آمدند و از او خواستند تا از
انتقاد و بدگویی حضرت محمد نسبت به خدایانشان
جلوگیری کند و به او پیشنهاد کردند که بهترین فرزندان
خود را در عوض حضرت محمد خواهند داد تا او ایشان

را به آنها واگذار تا هر طور خواهند با او رفتار نمایند ولی ابوطالب این پیشنهاد را با تمسخر و استهزاء رد کرد و گفت چگونه ممکن است پسر برادر خود را به شما واگذارم تا او را به نحو دلخواه شکنجه و آزار کنید و به قتل رسانید .

باری روز به روز حضرت محمد در دعوت خود و ابلاغ کلمة الله استوارتر میشد در نتیجه کوشش و مجاهدت خستگی ناپذیر آن بزرگوار گروهی به دیانت اسلام ایمان آوردند . قریش چون این کشش و کوشش را دیدند باز نزد ابوطالب آمدند و از او خواستند که پسر برادر خود را از این کار باز دارد و در عوض هر چه بخواهد به او بدهند . ابوطالب که از مراجعات مکرر قریش خسته شده و بستوه آمده بود به حضرت محمد اظهار کرد که خواهش قریش را برآورند و خود و او را از سختی و زحمت برهانند ولی حضرت محمد به او پاسخ فرمودند و به صراحت اظهار نمودند به خداوند یکتا سوگند اگر آفتاب را در دست راست و ماه را در دست چپ من گذارند از این کار دست بردار نیستم .

آنگاه گریه کنان برخاستند تا بروند ابوطالب ایشان را باز گردانید و گفت آنچه میل دارید بگوئید بخدا تا

زنده هستم نخواهم گذاشت بتو آزاری رسانند .

حضرت محمد کما کان طبق فرمان الهی بـه
 ابلاغ امرالله و دعوت مردم پرداختند و در این طریق
 آزار و اذیت فراوان دیدند ورنج و تعب بسیار کشیدند
 قریش برای جلوگیری از دعوت حضرت محمد به هر
 وسیله متشبث میشدند چون از وساطت ابوطالب نتیجه‌ای
 نگرفتند در صدر این برآمدند که مستقیماً با خود حضرت
 محمد وارد گفتگو شوند شاید بتوانند با تهدید و تطمیع
 حضرتش را راضی کنند که از دعوت خود دست بردارد
 لذا عتبه بن ربیعہ را که از بزرگان و دانایان عرب بود
 انتخاب کردند و نزد حضرت محمد فرستادند او چون
 با حضرت روبرو شد گفت : " تو در میان ما نسبی عالی
 داری ولی فعلاً این اقدام تو موجب تفرقه و دشمنی
 شده است و ما حاضر شده ایم هرچه تو بخواهی بدیم
 و از تو خواهش کنیم از دعوت خود دست برداری اگر
 منظور تو ثروت است آنقدر مال بتو خواهیم داد که از
 تمام قریش ثروتمندتر شوی . اگر طالب مقام هستی ما از
 این پس هیچ امری را بدون مشورت با تو انجام نخواهیم
 داد و اگر میل ریاست داری ترا بر خود رئیس و فرمانروا
 خواهیم کرد و اگر طالب زن هستی بهترین دختران خود

را بتو خواهیم داد و اگر مریض هستی ترا با خرج خودمان
معالجه خواهیم کرد .

حضرت محمد تمام سخنان عتبه را شنیدند
و چون نوبت صحبت به ایشان رسید برخی از آیات
قرآن را برای او تلاوت فرمودند و متحیر و متفکرویی را
بسوی قوم باز گردانیدند .

خلاصه چون قریش از این اقدام هم نتیجه ای نگرفتند
بر شدت آزار و اذیت افزودند و از هر سو مسلمین
را تحت مضيقه و فشار قرار دادند .

دیری نگذشت که ابوطالب عموی بزرگوار و خدیجه همسر
مهربان و فداکار پیغمبر وفات کردند و در بحبوحه بلا یا
و شدائد آن وجود مبارک تنها ماند .

قریش از این موقعیت استفاده کرده در نهایت شدت
و حدت باو و پیروانش حطه ور شدند و صدمات و لطمات
فراوان بر آنها وارد ساختند . ابولهب سایه وار حضرت
را دنبال میکرد و شدیدترین عذابها را در حق آن
بزرگوار روا میداشت . روزی در خانه کعبه چنان حلق
آن حضرت را فشار داد که خطر مرگ در مقابل چشم
مبارکش نمایان شد و اگر حمزه عموی حضرت بطرفداری
و دفاع قیام نکرده و حضرت را از چنگ اونرهانیده

بود به یقین آن وجود نازنین جان به جان آفرین تسلیم
میفرمود .

” حضرت چون عناد اهل مکه را به نهایت
شدت ملاحظه فرمود بسمت طائف شتافت بلکه آنان
کلمه حق را استماع کنند جوانان و اوباش طائف بر سر
حضرت جمع شدند و به تحقیر پرداختند و به پاشنه پای
آن حضرت سنگ زدند تا آنکه خون جریان نمود از شدت
الم حضرت نشستند . معرضین آمدند حضرت را بلند
کردند گفتند باید بروی چون حرکت فرمودند باز به پاشنه
مبارک سنگ زدند و سب و شتم روا داشتند تا آنکه حضرت
به باغ یکی از بزرگان رسید احتراماً لصاحب باغ متعرضین
عقب کشیدند صاحب باغ با مهمان خویش در بالا دم
دریچه نشسته بودند . مهمان گفت که این شخص بسیار
صدمه خورده و خسته شده از برای او خوشه انگوری بفرست
صاحب باغ امتناع کرد مهمان اصرار نمود مجبوراً بواسطه
غلام خویش که نام او ” عداس ” بود خوشه انگوری فرستاد .
” عداس ” چون از اهل ” نینوا ” بود و از امت یونس
علیه السلام حضرت از او سوئال فرمودند تو از کجائی ؟
گفت از ” نینوا ” هستم . فرمودند ” نینوا ” مدینه یونس
علیه السلام است . غلام چون از اهل حجاز نام یونس

علیه السلام را نشنیده بود با نهایت استغراب عرض کرد
 که شما یونس را میشناسید ؟

جواب فرمودند بلی یونس برادر من است و از انبیاء
 الهی است و صاحب آیات باهره . غلام از بیان
 حضرت بسیار شادمان گشت . دست حضرت را بوسید
 صاحب بستان به مهمان خویش گفت دیدی چگونه
 غلام من از دست رفت و این شخص او را اضلال نمود
 زیرا دست او را بوسید . باری عباس مورد مؤاخذه
 واقع گشت تا اینکه مجبور بر فرار شد . " (۱)

" باید تصدیق کرد که حضرت محمد دارای
 عزم و اراده آهنینی بود که توانست در برابر آن همه
 فشار و مخالفت و دشمنی پایداری نماید و بر همه فایق
 آید و همین استقامت و پایداری بهترین دلیل حقانیت
 دعوی او بود زیرا باور کردنی نیست کسی جز پیغمبران
 بر این همه ناملایمات صبور باشند . مخصوصاً ازیت
 و آزار و فشاریکه به حضرت محمد وارد شد طاقت فرسا
 بود و خود او میفرماید " ما اودی نبی مثل ما اوزیت "
 یعنی هیچ پیغمبری بقدر من ازیت و آزار ندید " (۲)

(۱) از لوح مبارک استخراج شده است .

(۲) عینا از کتاب "خاندان پیغمبر" تألیف آقای محمد علی

خلیلی نقل شده است .

دوران این سختی مدت ۱۳ سال طول کشید و در سه سال اخیر با فقدان ابوطالب و خدیجه به نهایت شدت رسید . قریش چون حضرت محمد را بی حامی و غمگسار دیدند کمال ظلم و بی رحمی را درباره اش مجری داشتند تا بستوه آید و اجبارا تسلیم گردد .

در این موقع دین اسلام در مدینه شیوع یافت به این ترتیب که عده ای از اهالی آن که به مکه آمده و بحضرت محمد ایمان آورده بودند پس از بازگشت خویشان و نزدیکان خود را تبلیغ نمودند و برای انتشار امرالله با پیغمبر (ص) پیمان بستند روی هم رفته محیط مدینه برای ابلاغ کلمه الله مناسبتر از مکه بود زیرا در آنجا نه تنها فشار و مخالفت قریش وجود نداشت بلکه خویشان مادری حضرت محمد و افراد بعضی از قبائل نسبت به آن حضرت خوشبین بودند و میخواستند به نصرت و حمایت قیام نمایند .

حضرت محمد به مؤمنین مکه دستور فرمودند که به مدینه مهاجرت کنند سپس خودشان در صدر عزیمت از مکه برآمدند ولی قریش که کاملا مراقب اوضاع و احوال بودند و از این بیم داشتند که اگر حضرت محمد در مدینه تقویت شود و اسلام در آنجا رونق گیرد دیگر

جلوگیری از این امر برایشان امکان ناپذیر خواهد گشت
 لذا بر آن شدند که قبل از اجرای این تصمیم حضرت
 را به قتل رسانند و با این اقدام قصه را کوتاه سازند
 چون میدانستند که پس از قتل حضرت محمد بنی
 هاشم بخون خواهی آن وجود مقدس قیام خواهند کرد
 و مشکلاتی بوجود خواهند آورد پس از مشورت و تبادل
 نظر صلاح چنین دیدند که از هر قوم و قبیله يك نفر را
 برای این کار انتخاب کنند و افراد منتخبه که از اقوام
 مختلفه میباشند متفقا به حضرت محمد حمله ور شوند و
 آن وجود مبارك را از پای در آورده مقتول سازند تا
 قاتل معینی از قبیله^۴ مخصوص در بین نباشد و موضوع
 خونخواهی بعدی بنی هاشم در قبایل حمله دستجمعی
 بی نتیجه ماند .

این سیاست و تدبیر به ظاهر عملی و با سهولت انجام
 پذیر بود اما با تقدیر الهی و مشیت ربانی موافقت
 نداشت خداوند اراده فرموده بود که پیغمبر خود را
 محافظت فرماید و او را موفق بر نشر نجات الله نماید .
 بنابراین در شیبی که افراد منتخبه قبائل به تحریک
 مخالفین قصد داشتند بر حضرت شبیخون زنند و به
 قتلش رسانند به آن بزرگوار الهام شد که بستر خود را

ترك كند و از خانه خود خارج گردد . لذا پیغمبر (ص) حضرت علی بن ابیطالب را به جای خود خوابانید و خودش بطور معجزه آسائی از بین جمعیت که گرداگرد منزلش را محاصره کرده بودند به خارج مکه منتقل شد و در غار " ثور " مخفی گشت .

قریش خیلی کوشیدند که آن حضرت را پیدا کنند و قصد خود را عملی سازند اما خدا نخواست و عاقبت حضرت محمد در ظل حفظ و حمایت الهی روز ۱۲ ربیع الاول سال سیزدهم بعثت به مدینه منوره نزول اجلال فرمود و بعد همین سال فرخنده مبداء تاریخ اسلام گردید در مدینه حضرت محمد به مرور تقویت گشت و

آنچه قریش از آن بیم داشتند و مشیت خداوند بر آن قرار گرفته بود ظاهر و آشکار گردید با تعداد روز افزون مؤمنین بالاخره علم اسلام بلند شد و برای جنگ با دشمنان اهریمن صفت سپاه و نیرو آماده گشت . پیغمبر جهت سرکوبی قریش که در صد و قتل وی و نابود کردن اسلام بودند و برای این کار در خفا پیوسته خود را مجهز میساختند در غزوات مختلفه محاربه کرد و سرانجام به حول و قوه الهی آنها را از پای در آورد بالنتیجه قرار دادی بین آن حضرت و قریش منعقد گردید که

تا مدت ده سال جنگ بین طرفین متارکه باشد . سال بعد از تنظیم این قرارداد حضرت محمد و مسلمین به مکه رفتند و قریش برای مدت سه روز شهر را تخلیه کردند و در اختیار مسلمین قرار دادند .

پس از چندی چون قریش بر خلاف قرار داد خود رفتار کردند پیغمبر (ص) در صد فتح مکه برآمدند و بدون خبر با سپاهی بی شمار متوجه آن محل شدند چون قریش تاب مقاومت در خود ندیدند تسلیم شدند . " ابو سفیان " بزرگترین دشمن حضرت محمد و اسلام چون به نمایندگی از طرف قریش از میان آن - سپاه انبوه بگذشت و خدمت حضرت مشرف شد از شوکت و عظمت مسلمین به حیرت افتاد و چنان مرعوب شد که پس از گفتگوی مختصری دین اسلام را پذیرفت و به ظاهر اظهار ایمان کرد .

پس از فتح مکه حضرت محمد نسبت به مردمی که او را آنقدر آزار و اذیت کرده بودند با بزرگواری و گذشت رفتار فرمود و جز معدودی که مستوجب قتل بودند بقیه را مورد عفو و بخشش قرار داد . با کمک حضرت علی بن ابیطالب بت ها را درهم شکست و آثار بت پرستی را برای همیشه از خانه کعبه بر طرف ساخت .

چون از کار قریش فراغت یافت به مدینه بازگشت فرمود و به سرکوبی سایر مخالفین پرداخت وصیت و شهرت اسلام را به حد اعلی رسانید .

در سال دهم هجری با تعداد زیادی از مسلمین برای ادای مراسم حج به مکه عزیمت فرمود و حین مراجعت با اشاره به این که زمان وداع نزدیک شده است در محلی که مشهور به خم و دارای غدیر آبی بود فرود آمد و آخرین نصایح و وصایای خود را به مسلمین ابلاغ فرمود آنگاه متوجه مدینه شد و موقعی که در صد تجدید حمله به شام بود و سپاه را برای حرکت آماده میفرمود مریض شد و خیلی زود کسالت آن بزرگوار شدت یافت و در اثر تشدید این بیماری در روز ۱۲ یا ۱۳ ربیع الاول سال یازده و بقولی در اواخر صفر همان سال در سن شصت و سه سالگی از این جهان پرآلام رحلت فرمود .

جسد مبارکش را در همان مکان که چشم از جهان

بر بسته بود مدفون ساختند .

منظورنهای پیا مبران و علل اعراض

واسنیحاش مردم در هزمان

دوستان عزیز شب گذشته تاریخ زندگانی
 وبعثت و دعوت حضرت محمد خاتمه یافت . ملاحظه
 فرمودید که در سیزده سال اول بعثت آن وجود مبارک
 نهایت رنج و مشقت را متحمل گردید بارها در حال
 تألم و تأثر شکوه بدرگاه الهی برد . خداوند به صریح
 آیات مبارکه قرآن توصیه فرمود که صبور و بردبار باشید
 فرمود انبیاء سابق هم به همین مشکلات و مشقات گرفتار
 شدند و شکیبائی نمودند بالاخره امرالله غالب خواهد
 شد و اعلام فتح و ظفر از هر سو نمایان خواهد گشت .
 نهالی را که حضرت محمد کشته و برای حفظ آن زحمات
 فراوان متحمل شده بود به مرور قوت گرفت و با وجود
 مخالفت های شدید در قرون و اعصار بعد درختی
 کهن و تنومند شد . در ظل گلمه طیبه الهیه که حـق
 جل جلاله آن را به شجره طیبه تشبیه فرموده است

شریعتی تشکیل گشت و این شریعت مانند درخت باروری روز بروز روبه رشد و کمال رفت تا آنجا که بساط خلافت و سلطنت ظاهره در سایه اش گسترده شد و خلفا و فرمانروایان پر عظمت و جلال بنام آن برگزیده پروردگار حکمرانی کردند و به فتح اقالیم و کشورها پرداختند .

آنچه مسلم است انبیاء و پیامبران در هر عصر و زمان بیک کیفیت ظاهر شدند و به یک نحو اظهار امر فرمودند و در اثبات حقیقت خود تبیان و برهان مشابه اقامه نمودند و با استقامت و پایداری خارق العاده شریعة الله را تأسیس فرمودند سرانجام هم هر یک بوضع رقت باری از عالم خاک گذشتند و به مقام خود در عالم ملکوت راجع گشتند .

ایرادات و اعتراضات خلق هم نسبت به انبیاء و رسول همیشه به یک منوال بوده و صورت تکراری داشته است به این تفصیل که :

اولا به شخصیت بشری آن مظاهر مقدسه بدون توجه به مقام ملکوتی آنها اعتراض داشته و از این لحاظ آن وجودات مقدسه را مورد اهانت و تحقیر قرار داده اند .

پس از ظهور حضرت موسی قوم فرعون گفتند عجب اشخصی

که مرتکب قتل شده و فرار کرده است و ما او را خوب
 میشناسیم حال مراجعت کرده و دعوی نبوت و رسالت
 مینماید .

پس از بعثت حضرت مسیح فریاد برآوردند کسی که
 پدرش شناخته نشده است از علوم و فنون متداوله بی
 بهره میباشد و شاگرد دکان نجاری یوسف بوده است
 به چه سبب خود را سلطان یهود و مؤید به روح القدس
 میدانند و چگونه میشود از چنین شخصی پیروی کرد .

پس از قیام حضرت محمد دیدیم که در قدم
 اول افراد خاندان و خویشان آن بزرگوار چگونه رفتار
 کردند و با چه استهزاء و تمسخری از جلسه ضیافت
 خارج شدند .

سران قریش و پیشوایان مقتدر و صاحب نفوذ عرب
 به هیچ وجه حاضر نبودند از حضرت محمد پیروی کنند
 زیرا آنها ناظر به شخصیت بشری آن وجود مبارک بودند
 آنها وی را همان محمد یتیمی میدیدند که در خانه
 عبد الله بن عبدالمطلب قدم به عرصه وجود نهاده و جز
 یک شمشیر و پنج شتر و مقدار ناچیزی نقره دارای دیگری
 نداشته است .

آنها او را همان محمد امی میدیدند که جهت امرار

معاش با وساطت ابوطالب اجیر و فرمانبردار خدیجه شده است .

آنها محمدی را میدیدند که بشری است مثل آنها — طعام میخورد و در کوچه و بازار راه می رود . چون از — در پیچه چشم ظاهری به حضرت مینگریستند و از ایمن جنبه وی را با خود مقایسه میکردند هیچگونه برتری در وجود مبارکش نمی یافتند که مستلزم قبول ایمان و اطاعت باشد .

چون این مراتب را در میان نهادند حضرت برای رفع شبهه جوابی فرمود که منطبق با حقیقت خودش و تمام انبیاء الهی بود .

فرمود آری من بشری هستم مثل شما میخورم میخوابم راه میروم از نعمت های خداوند لذت میبرم از ناملایمات زندگی افسرده و ملول میگردم با اصابت سنگ داندانم میشکند و از پایم خون جاری میشود اگر از مرکب بزیرافتم و زخم بردارم احساس درد و الم میکنم و . . .

از حیث این شوئن بشری هیچ فرقی با هم نداریم — تنها تفاوتی که در میان است مربوط به عوالم روحانی و ملکوتی میباشد . من فضیلتی عظیم دارم که شما افسراد بشر از مالک و مملوک و قوی و ضعیف و عالم و جاهل و غنی

و فقیر نمیتوانید واجد آن باشید .

من از جانب خداوند یگنا به رسالت مبعوث شده ام از مصدر جلالش به من وحی میرسد و الهام میشود تعالیم و دستورات الهی را باید بشما ابلاغ کنم خواه پنـد گیرید و خواه ملال آورید .

ثانیا افراد بشر پیوسته متوجه کسب منافع مادی و انجام آمال و آرزوهای ظاهری بودند لذا بدون التفات به کیفیت ادعای انبیاء و منظور نهائی پیامبران توقع داشتند که به وسیله آن بزرگواران هوسها و آرزوهای دور و درازشان برآورده شود هر یک از مظاهر مقدسه الهیه چیزی طلب میکردند و حصول آن را مناط حقیقت و شرط قبول ایمان قرار میدادند . یکی ثروت بی حساب میخواست و دیگری مقام و منصب بلندی طلب میکرد برخی طالب ریاست بودند و بعضی مشتاق وصول بسـه هواهای نفسانی گروهی باغهای پر درخت و عمارات زرنگار میخواستند و دسته ای زنده شدن پدران و مادران و اقوام و خویشان مرده خود را مسألت میکردند چون این حاجات نالایقه غیر مربوط برآورده نمیشد از قبول دعوت انبیاء و اجرای تعالیم و احکام الهی سرباز میزدند و از نعمت ایمان و ایقان محروم میماندند . در

در صورتی که انبیاء الهی متفقا به این حقیقت اعتراف فرمودند که مأمور تعلیم و تربیت روحانی و تکمیل فضائل و کمالات ملکوتی میباشند .

از داستانهای شبهای قبل دریافتیم که خداوند منان در هر زمان که قومی را در منجلا ب فساد اخلاق و بیدینی غوطه ور و در ورطه هولناک بت پرستی حیران و سرگردان مشاهده نموده پیامبری برای ارشاد و هدایت و تعلیم و تربیت آن قوم انتخاب و اعزام فرموده است .

مجاهدات حضرت موسی را برای نجات و تربیت بنی اسرائیل شنیدیم و تعالیم اخلاقی حضرت زردشت را که بر پایهء متین پندار نیک گفتار نیک کردار نیک استوار و جهت تربیت قوم آریان و نجاتشان از چنگ ساحران و جادوگران وضع شده بود فهمیدیم . بیانات صریح حضرت مسیح را حاکی بر این که مقصود انبیاء اشاعه فضائل و کمالات اخلاقی و معنوی است استماع کردیم و گفتار حضرت محمد را مشعر بر اینکه برای تکمیل فضائل و مکارم اخلاقی و روحانی مبعوث شده است دریافتیم . با این وصف سوءالات و توقعات بی جای اقوام را در هر دور از این مربیان بزرگوار آسمانی نمیدانیم بچه مجوزی محمول داریم آیا معقول و منطقی بوده که از یک پیامبر که برای تشریح

شریعت و ابلاغ تعالیم و دستورات حضرت احدیت و تحکیم مبانی تعلیم و تربیت روحانی و معنوی به فرمان الهی قیام کرده بوده است بخواهند که خانه ای از طلای ناب بسازد یا چشمه ای از زمین بجوشاند یا در آسمان معلق گردد و یا مرده های صد ساله را زنده کند .

راستی شاعر عارف حق داشته است که بفرماید " مردم اندر حسرت فهم درست "

ثالثا قبول ایمان در صدر هر ظهوری برای

ارباب ثروت و مکت و صاحبان مقام و منصب و علماء و فضلازی نفوذ امری بسیار دشوار بوده است این گروه که از طرق مختلفه وسائل مادی و قدرت و نفوذ ظاهری را برای خود تحصیل کرده و بر مسند ریاست و حکمفرمائی نشسته بودند بهیچ وجه راضی نمیشدند

از حریم جاه و جلال و ثروت و شوکت خود بگذرند و طوق بندگی و اطاعت انبیاء را به گردن نهند . گذشتن از این شوئن ظاهره برای این طبقه به مراتب از عبور از پل صراط با آن مشخصات و علامات دشوارتر مینمود .

شما شنیدید که داناترین مرد عرب عتبه بن ربیعہ چون بنمایندگی از طرف قریش به حضور حضرت محمد آمد چه گفت و مفهوم واقعی بیاناتش چه بود و با حیـسرت

و تعجب چرا از محضر پیغمبر خارج شد .
 او با تشریح علایق دنیوی مال و جاه و مقام و ریاست
 و کسب لذات شهوانی در حقیقت پایبندی سران قریش
 و بزرگان عرب را به این قیود و عدم امکان گذشت آنان
 را از این پل صراط دنیوی تائید نمود و شدت علاقمندی
 و دلبستگی و توجه خاص آنها را به این مراتب ابراز کرد
 آنگاه به پیغمبر اکرم پیشنهاد نمود که با این وضع تو بیا
 از دعوت خود صرف نظر کن . هر شأنی از این شـوئـن
 دنیوی را طالب باشی برایگان بتو خواهیم داد .
 البته جوابش همان آیات مبارکه قرآن بوده است کـه
 حضرت محمد برایش تلاوت فرموده اند و حیرت و تعجبش
 در حین خروج برای این بوده است که چرا حضرت محمد
 این معامله بظاهر سودمند را قبول نفرموده اند .
 مقصود اینست که نظرات کوتاه و تمایلات و توقعات نابجای
 بشری و قیود و دلبستگیهای ناپاینده دنیا داران همیشه
 در راه حق شناسی دیوار بلند بوجود آورده و بن بست
 ایجاد کرده است فقط کسانی از این سد محکم گذشته
 و به حق و حقیقت پیوسته اند که قلوبشان به فروغ ایمان
 واقعی روشن و افکارشان از این قیود و دلبستگیها فارغ
 و آزاد بوده است . مزه کلام حق را چشیده و به ماهیت

ادیان و حقیقت گفتار پیامبران پی برده اند .

این گونه نفوس حق را در هر لباس شناخته و ندایش را از هر حلقوم که خارج گشته لبیک اجابت گفته اند چون پطرس ماهیگیر به محض استماع بیگان عیسی دام را رها کرده و مانند ابازر و سلمان و بلال از دیدار جمال بی مثال رسول اکرم کلام آمنا و سلمنا بر زبان رانده اند .

از این رو مولوی علیه الرحمه در کتاب مثنوی فرموده است:
در دل هر امتی کز حق مزه است

بانگ و آواز پیمبر معجزه است

زانکه جنس بانگ او اندر جهان

از کسی نشنیده باشد گوش جان

امید داریم شما عزیزان مزه کلام حق را چشیده و در عقیده

و ایمان خود به آن مقام رسیده باشید که با دیدن روی

دلجوی مظاهر مقدسه الهیه و شنیدن بانگ و آواز —

بیمانندشان بدون چون و چرا تسلیم شوید و بشرف ایمان

و ایقان فائز گردید . سرگذشت پیامبران قبل و نحوه

قیام و اقدامشان درس آموزنده ای برای شما باشد همیشه

در مد نظر داشته باشید که انبیا و پیامبران در سبیل

ابلاغ کلمه الله به چه مشکلاتی گرفتار شدند و چه صدمات

(۶۹)

وشقاتی را تحمل گردیدند.

خلاصه اخبار راجع به ظهور مهد موعود

چون در قرآن کریم برای بقای هر امتی اجلی محدود و مدتی معدود معین شده بود مؤمنین از حضرت محمد پرسیدند که بقای امت اسلام تا چه زمان خواهد بود. در جواب فرمود " اگر امت من صالح و نیکو کار باشند يك روز را مالك شوند و اگر فاسد و بدکار شوند نصف روز " و در قرآن به صریح بیان تعیین فرموده است که " هر روز نزد پروردگار هزار سال است از شماره شماها . " (۱)

سپس قوم در ازمنه مختلفه از ائمه اطهار و مبینین آیات و آثار راجع به دوره آخر الزمان و ظهور مهدی موعود پرسشهایی کردند و جوابهایی شنیدند که خلاصه

(۱) " ان صلحت امتی فلها یوم وان فسدت فلها نصف

یوم وان یوما عند ربك كالف سنة مما تعدون . "

آن را طبق احادیث معتبره برای شما نقل میکنیم :

- ۱ - فرمودند : " قائم جوانی است از بنی هاشم صاحب کتاب جدید . دعوت میفرماید مردم را اما کسی او را دوست نمیدارد اکثر دشمنان او از علما هستند پس هرگاه حکم فرماید یه امری فرمانبرداری نمیکنند و میگویند این خلاف بیانات ائمه دین است . " (۱)
- ۲ - فرمودند : " مهدی موعود پس از ظهور از مردم همان را خواهد دید که رسول الله دید . " (۲)
- ۳ - فرمودند : " بزرگترین بلیه از برای خلق در یوم ظهور قائم اینست که ظاهر میشود صاحب امر در سن جوانی و مردم او را پیر و مسن گمان مینمایند " (۳)
- ۴ - فرمودند : " قائم قیام میفرماید به امر جدید و کتاب جدید و سنة جدید و قضاء جدید که بر عرب شدید است . " (۴)
- ۵ - فرمودند : " اگر مردم بدانند که قائم

حین خروج چه میسازد اکثرشان دوست نمیدارند با او و برو شوند چون او قیام میفرماید به امر جدید و کتاب جدید

(۱) مفاد حدیث نقل شده در کتاب اربعین

(۲) حدیث نقل شده در عوالم

(۳) حدیث نقل شده در غیبت طوسی

(۴) حدیث نقل شده در جوامع الکلم شیخ

و قضاء جدید که قبول آن بر مردم شدید و دشوار
میباشد . ” (۱)

۶ - فرمودند : ” چرا عجله مینمائید به ظهور
قائم قسم بخدا که لباسش خشن و طعامش غلیظ
و نصیب اصحابش جز شمشیر و مردن در زیر شمشیر
چیز دیگری نیست . ” (۲)

۷ - فرمودند : ” اولیاء حق در زمان قائم
ذلیل میگردند سرهایشان چون سرهای ترك و دیلم
به هدیه فرستاده میشود گشته و سوزانده میشوند و
پیوسته خائف و وحشت زده و ترسناك خواهند بود زمین
بخونشان رنگین میشود و ناله و فغان از زنانشان بلند
میگردد . . . ” (۳)

۸ - فرمودند : ” برای چه به ظهور قائم
شتاب دارید و گردن میکشید آیا امروز از مکاره روزگاریمن
نیستید آیا جز این است که مردان شما از خانه بیرون
میروند و کارهای خود را انجام داده مراجعت میکنند
ولی در یوم خروج قائم چون مردان از خانه جهت

(۱) حدیث نقل شده در مجمع النورین

(۲) حدیث نقل شده در غیبت نعمانی

(۳) حدیث نقل شده در کتاب بحار الانوار از حدیث لوح فاطمه

حاجتی بیرون روند گرفتار میشوند دست و پاهایشان را قطع میکنند بدارشان می آویزند و اره بر فرقشان میزنند" (۱)

۹ - فرمودند : " زمانی که قائم ما قیام فرماید استقبال میکند از مردم نادان شدیدتر از مصائبی که وارد شد بر رسول خدا از نادانان زمان جاهلیت بجهت اینکه حضرت رسول موقعی قیام فرمود که مردم سنگهای منقوره و چوبهای تراشیده و بتها را ستایش میکردند ولی زمانی که قائم قیام فرماید مردم کتاب خدا و قرآن را برد او تأویل مینمایند ولی قسم بخدا داخل میشود عدل قائم در میان خانه هایشان چنانچه سرما و گرما داخل خانه ها میگردد . " (۲)

این بود نمونه و خلاصه ای از مفاد احادیث معتبره و پیشگوئیهای اولیاء حق راجع به ظهور قائم موعود و نحوه استقبال مردم نسبت به آن وجود مبارک در هنگام قیام و ظهور .

(۱) مفاد حدیث نقل شده در کتاب غیبت طوسی

(۲) حدیث نقل شده در غیبت نعمانی



عظم شرح زندگانی و ظهور حضرت باب الله الا

نام مبارکش سید علی محمد و نام پدر بزرگوارش سید محمد رضا و در روز اول محرم سال ۱۲۳۵ هجری در شیراز متولد شده بود . در طفولیت پدرشان وفات کرد و آن طفل نامدار در دامن داعی بزرگوار خود جناب حاجی میرزا سید علی پرورش یافت در ایام خردی اعمال و رفتارش با سائر کودکان فرق داشت فقط برای رضای خاطر داعی عزیز خود به مکتب شیخ عابد میرفت اما حرکات و سکنات خارق العاده ایشان شیخ معلم را متحیر و مبهور ساخته بود بطوری که مکرر شیخ نامبرده با جناب حاجی میرزا سید علی ملاقات کرد و توصیه و سفارش نمود که از آن طفل که صاحب نبوغ حیرت انگیزی است کاملاً مواظبت فرمایند .

در دوره جوانی حضرت باب با جناب خال (داعی خود) بکار تجارت مشغول شدند و برای انجام امور تجارتمندی

به بندر بوشهر سفر فرمودند مدتی در آن بندر اقامت داشتند و چون در طاعات و عبادات بی قرار بودند و اغلب اوقات را به نماز و مناجات میگذرانیدند در میان مردم بنام سید زگر مشهور شده و طرف توجه و احترام خاص و عام قرار گرفته بودند . در این موقع مسافرتی به عتبات فرمودند و در گر بلا با جناب سید کاظم رشتی ملاقات نمودند و شرح این ملاقات بسیار شگفت انگیز و قابل توجه میباشد .

قبلا باید برای شما بگوئیم که در اواخر قرن دوازدهم و اوائل قرن سیزدهم هجری در آسمان دیانت اسلام دو گوکب درخشان طلوع نمود و مردم را به قرب صبح صادق ظهور بشارت داد .

گوکب درخشان اول جناب شیخ احمد احسائی و ستاره فروزان دوم جناب سید کاظم رشتی بود .

شیخ با بازگ بلند به عموم طبقات اعلام فرمود که مراقب و هوشیار باشند ظهور قائم موعود نزدیک است و طبق حدیث نبوی " هرکس بدون شناسائی امام زمانش بمیرد به مرگ جاهلیه مرده است . "

در اواخر ایام زندگی به جناب سید کاظم رشتی فرمود " براستی میگویم ساعت نزدیک است همان ساعتی که

من از خدا در خواست کردم که در آن وقت نباشم
 عنقریب خواهد رسید من خواستم که نباشم زیرا امتحانات
 الهی در آن ساعت بسیار عظیم است از خدا خواهم
 که ترا از محنت و خوف آن روز مهیب نجات بخشد زیرا
 ماها نمیتوانیم شدت آن روز را تحمل کنیم اشخاص دیگری
 برای آن روز معین شده اند آنها نفوسی هستند که
 قلوبشان از توجه به شوءن این دنیا پاک و منزه است
 خداوند توانا آنها را کمک میکند و مدد می بخشد." (۱)

جناب سید کاظم رشتی در سرتاسر دوره حیات
 به تشریح آثار و رفع اوهام پرداخت و در اواخر ایام حیات
 مکرر به شاگردان خود گوشزد کرد که ظهور قائم موعود
 نزدیک است شاید آن وجود مبارک الان در بین خلق
 باشد از اولاد رسول و از بنی هاشم است جوان و صاحب
 علم لدنی است .

چون حضرت باب به کربلا ورود فرمودند سحرگاه یک
 روز جناب سید کاظم ملا نوروز مستخدم خود را نزد
 شیخ حسن زنوزی فرستاد و با همراهی او بدیدن حضرت
 باب رفت بدون اینکه حضرتش را به شیخ حسن معرفی
 نماید . احترام فوق العاده سید نسبت به حضرت باب

(۱) عینا از تاریخ نبیل نقل شده است .

شیخ حسین را مات و مبهوت کرد و به حیرت عجیبی گرفتار نمود .

شیخ حسن حکایت کرده است که سه روز پس از این ملاقات آن جوان نورانی به محضر درس سید تشریف آورد و هنگامی که سید مشغول تدریس و گفتگو بود در نزدیک در جلوس فرمود و با متانت و وقار مخصوص حرفهای سید را استماع مینمود چون چشم سید کاظم به این میهمان تازه وارد افتاد سکوت اختیار کرد . یکی از حاضرین خواهش نمود که بیان خود را ادامه دهد سید در جواب فرمود چه بگویم ؟

سپس به طرف آن حضرت متوجه شد و با اشاره دست گفت حق از آن نور آفتابی که بر آن دامن افتاده آشکارتر است .

نظر حاضرین بشعاع آفتابی افتاد که از روزنهء سقف بدرون تابیده و بر دامن میهمان بزرگوار افتاده بود . اما افسوس که آنان مقصود سید را از این اشاره نفهمیدند و خود من هم بعدها باین حقیقت و رمزی بر دم .

شاعر در این باب چه خوش فرموده است :

حق عیان چون مهررخشان آمده

حیف کاندر شهر کوران آمده

یکی از تلامذه گفت چرا اسم موعود را بما نمیگوئید و شخص
 او را بما نشان نمیدهید سید با انگشت بگلوئ خود
 اشاره کرد و مقصودش این بود که اگر نام موعود را بگوینم
 و شخص او را معرفی کنم فوراً من و او هر دو به قتل
 خواهیم رسید .

باری مکرر سید کاظم میفرمود مردم بقدری گمراهند که
 اگر من موعود را به آنها معرفی کنم و او را نشان بدهم
 و بگویم محبوب من و شما اینست همه در مقام مخالفت
 و انکار بر می آیند .

خلاصه جناب سید کاظم رشتی در سال ۱۲۵۹ هجری
 قمری در سن شصت سالگی وفات کرد و شاگردانش
 طبق وعده های صریحه او و پیشگوئیهای اولیاء و ائمه
 اطهار به اطراف و اکناف متفرق شدند و گوش فراداشتند
 تا ندای جوانی از بنی هاشم را بشنوند که با کتاب
 جدید و سنه جدید و قضاء جدید قیام میفرماید و خلق
 را بسوی حق دعوت مینماید .

در این هنگام که هزار سال تمام از خاتمه دوره تشریح
 و تبیین دیانت اسلام و یکهزار و دو بیست و شصت سال
 از تاریخ هجری نبوی گذشته و دوام يك یوم شریعت
 اسلام طبق فرموده پیغمبر والا مقام خاتمه یافته بود

ندای جانفزای قائم موعود از شهر شیراز بلند شد و با شنیدن این صغیر ملکوتی مرغان حق جو بسوی آن دیار پیروز درآمدند . حضرت باب در سن بیست و پنج سالگی قیام به دعوت فرمودند و امرالله را ابلاغ نمودند . اولین کسی که بشرف ایمان و شناسائی حضرتش موفق شد جناب ملاحسین بشرویه^۱ معروف بود که در شیراز در شب شصت و پنجم نوروز مطابق با ششم خرداد از سال نهندگ و پنجم جمادی سال یکهزار و دو بیست و شصت هجری دو ساعت و یازده دقیقه از شب گذشته در محضر انورش خاضع و مؤمن شد و سورة الملك اولین سوره^۲ تفسیر احسن القصص در حضورش نازل گشت . سپس حضرت باب با او فرمودند من " باب الله " هستم و شما " باب الباب " باید هیجده نفر به من مؤمن شو ند به این ترتیب که ایمان آنها نتیجه تفحص و جستجوی خودشان باشد و بدون واسطه مرا بشناسند آنوقت یکی از آنان را انتخاب میکنم که با من در سفر مکه همراهی کند تا امر الهی را در آن مکان مقدس به شریف مکه و وجوه مردم که برای زیارت مجتمع شده اند ابلاغ کنم . چون هیجده نفر به ترتیب فوق به آن وجود مبارک ایمان آوردند و به حروف

حی نامیده شدند در همان سال ۱۲۶۰ هجری حضرت
به مکه عزیمت فرمودند و در این سفر از حروف حسی
جناب قدوس با ایشان همراه بودند .

در مکه امرالله را به شریف مکه و نفوس مهمه ابلاغ
فرمودند سپس به مدینه عزیمت و از طریق جدّه با کشتی
به بندر بوشهر مراجعت نمودند .

پس از ورود به بوشهر ابتدا جناب قدوس رابه شیراز
اعزام فرمودند جناب قدوس در شیراز با جناب حاجی
میرزا سید علی خال (دائی) بزرگوار حضرت باب
گفتگو کردند و اول کسی که پس از حروف حی ایمان
آورد و بعد در ردیف شهدای سبعه در طهران به
درجه شهادت نائل شد جناب خال بود .

پس از آن جناب قدوس با جناب ملا صادق مقدس
که امام جماعت مسجد نو و اهل منبر و وعظ بود رو برو
شدند و اجراء دستور مبارك را راجع به ابلاغ علنی
امرالله از وی خواستار گشتند مشارالیه بدون توقف
و تردید فرمان داد تا مؤذن نام مبارك را در اذان نماز
جمعه بسمع خاص و عام رساند . همین که آهنگ
” اشهد ان علیا قبل نبیل (محمد) باب بقیة الله ” در
فضای مسجد طنین انداز شد محشری در شیراز بپاگشت

و شهر منقلب گردید .

حسین خان آجودان باشی حاکم فارس که به صاحب اختیار معروف بود در صدد تفحص برآمد و چون بر جریان امر مطلع شد دستور داد جناب قدوس و جناب مقدس را دستگیر کنند و بدارالحکومه ببرند چون با حضرات روبرو شد پس از جرّ و بحث و تفسیر و تشدد به فراشان امر کرد تا هزار تازیانه به مقدس بزنند و سپس ریش او و جناب قدوس را بسوزانند و بینی آنها را سوراخ کرده مهار نمایند و در کوچه و بازار بگردانند . با این رفتار بارقه پیشگوئیهای ائمه اطهار و صحت مفاد احادیث و اخبار در مورد سرنوشت اصحاب قائم نمودار گشت .

پس از آن فرمان داد سوارانی چند به طرف بوشهر حرکت کنند و حضرت باب را دستگیر نموده به شیراز آورند . برخورد این مأمورین با حضرت باب در سه منزلی شیراز و گفتگویشان داستان عجیب و حیرت آوری است . به این شرح هنگامی که سواران در اجرای فرمان حکمران مدینه شیراز را ترک کرده و شتابان بسوی بوشهر روان بودند در سه منزلی شهر با سید جوان بیست و پنجساله ای روبرو شدند که چون خدنگ راست

بر پشت مرکب نشسته بود و راه میپیمود و غلام سیاهی از عقب بار و بینه سفرش را حمل مینمود . سواران بتصور اینکه آن مسافر جوان از طبقه اعیان و اشراف میباشد بی درنگ خواستند از وی بگذرند اما آن بزرگوار عنان اسب را کشید و پس از سلام و تحیت از قصد عزیمتشان مستفسر گردید .

رئیس سواران اظهار داشت برای انجام مأموریتی از طرف حکمران شیراز عازم بوشهر میباشیم . آن سید بزرگوار با تبسمی فرمود باز گردید که من راه شما را نزدیک کردم و نخواستم شما برای دستگیری من متحمل زحمت و رنج سفر شوید طرز رفتار و گفتار حضرت باب بطوری رئیس سواران را مجذوب ساخت که بی اختیار از اسب پیاده شد و رکاب سید ابرار را بوسید و عرض کرد ای آقای بزرگوار حاکم شیراز مردی ظالم و ستمکار است بدون شك آزارش بشما خواهد رسید و ما شرمنده و سزا فکنده خواهیم شد . بهتر آنست که به طرف دیگر متوجه شوید ما شما را نادیده خواهیم گرفت . حضرت باب این پیشنهاد را نپذیرفتند و با آن جمع به طرف شیراز حرکت فرمودند . چون به دارالحکومه وارد شدند و در محضر حسین خان جلوس فرمودند آن مرد جابر

نابکار حضرتش را مورد عتاب و خطاب قرار داد و حین گفتگو به اشاره او سیلی سختی به صورت حضرت باب زدند که عمامه امبارك بر زمین افتاد . شیخ ابوتراب امام جمعه که در آن مجلس حضور داشت سخت بر آشفت و حسین خان را در قبال آن عمل زشت سرزنش کرد دستور داد عمامه حضرت را بردارند و بر سرشان گذارند عاقبت با ضمانت جناب خال قرار شد ایشان به خانه روند و با احدی ملاقات نفرمایند و روز جمعه برای رفع نگرانی و ناراحتی مردم به مسجد وکیل بروند و بیاناتی بفرمایند تا تشویش نفوس تسکین یابد .

طبق نظر شیخ ابوتراب حضرت باب در روز مقرر به مسجد وکیل تشریف بردند چون خواستند خطبـه ای ایراد فرمایند عصا دار امام جمعه که مردی شریر بود با گستاخی و پرخاش از این امر جلوگیری نمود امام جمعه به او بر آشفت و وی را ملامت کرد چون غوغای عجیبی پیا شده و ازدحام بی نظیری بوجود آمده بود امام جمعه از بیم وقوع بلوا از حضرت باب تقاضا کرد بیان خود را مختصر بفرمایند . آن حضرت نوعی تکلم نمودند که سبب سکوت و سکون حاضران و ثبوت و رسوخ تابعان گردید .

سپس امام جمعه بمنظور حفظ هیگل مبارک گفت بهتر آنست که به منزل تشریف ببرند و نماز را در آنجا بخوانند بعد به جناب خال اشاره کرد که حضرت باب را از مسجد بیرون برند چون از فراز منبر هیجان مردم را دیده و نگران شده بود که مبادا بعد از نماز شورش کنند و به حضرت باب ازیتی وارد سازند در حقیقت امام جمعه بمنزله ید غیبی الهی بود که در آن روز حضرت باب را محافظت کرد .

حضرت باب مدتی در منزل بسر میبردند اما مؤمنین اولیه و حق جوینی که از اطراف و اکناف بوشیراز وارد میشدند پروانه وار گرد آن شمع محبت الله مجتمع میگشتند از آن جمله چون محمد شاه صیت شهرت مبارک را شنید جناب آقا سید یحیی دارابی فرزند جناب سید جعفر کشفی را برای تحقیق فرستاد و او پس از تشریف به حضور مبارک استدعا کرد تفسیری بر سوره^۴ کوثر مرقوم فرمایند کیفیت نزول این تفسیر که فی المجلس از کلک گهر بار آن برگزیده پروردگار صادر و مرقوم شد جناب آقا سید یحیی را بکلی منقلب کرد و به شرف ایمان و ایقان مفتخر نمود . چون حسین خان بر این مطلب وقوف یافت و آمد و رفت اصحاب و طالبان

حقیقت را به بیت مبارک روز افزون دید به داروغه شهر دستور داد که شبی منزل جناب خال را محاصره کند و حاضرین را با کتب و آثار بدارالحکومه جلب نماید عبدالحمید خان داروغه چنین کرد اما مقارن اجرای این امر وبای شدیدی در شیراز شیوع یافت و تلفات بیشمار آن مردم را متوحش و مرعوب کرد حسینخان از ترس جان بخارج شهر فرار نمود و داروغه بیچاره که حضرت باب را دستگیر کرده و در آن گیرو دار به خانه خود برده بود برای شفای فرزندش ناچار به حضرت متوسل گشت . خلاصه آمر و مأمور پس از مکاتبه و تبادل نظر حضرت باب را آزاد گذاشتند که بهرجا میل دارند بروند چون قبلا آن حضرت دستور فرموده بودند که اصحاب در اصفهان مجتمع گردند لذا در اواخر تابستان سال ۱۲۶۲ هجری از شیراز خارج شدند و به طرف اصفهان عزیمت فرمودند .

اهالی قمشه (شهرضا) دروازه شهر را بروی حضرت بستند و البته میبایست چنین واقع شود تا پیشگوئی ائمه اطهار ثابت گردد که فرمودند " اگر مردم بدانند که قائم حین خروج چه میسازد اکثرشان دوست نمیدارند با او روبرو شوند . . . "

قبل از ورود به اصفهان نامه ای به منوچهرخان معتمدالدوله و حاکم اصفهان مرقوم فرمودند و از او خواستند که محلی برای ورود و اقامتشان تعیین کند . منوچهرخان که بر خلاف حسین خان آجودان باشی حاکم فارس مردی دانا و زیرک بود و از مضمون مرقومه حضرت باب دریافته بود که میهمان بزرگواری بخاک اصفهان نزدیک شده است و حقا میبایست مقدمش را گرمی داشت میرسید محمد امام جمعه اصفهان را وادار کرد که در منزل خودش از حضرت باب پذیرائی کند با این مقدمات حضرت باب در نهایت اعزاز و احترام به اصفهان ورود فرمودند و در منزل امام جمعه سکونت اختیار نمودند .

معتمدالدوله در آن منزل حضور حضرت باب مشرف شد و در اولین ملاقات مجذوب جمال و کمال آنوجود مقدس گشت و سرانجام بشرف ایمان فائز شد .

خلاصه چهل روز حضرت باب در منزل امام جمعه بودند و به تقاضای او تفسیری بر سوره^۶ والصر مرقوم فرمودند . پس از چندی با تحریکات حاجی میرزا آقاسی برخی از ملایان اصفهان در مقام مخالفت برآمدند و همه و غوغائی بپا کردند . منوچهرخان جهت رفع غائله و محافظت حضرت باب تمهیدی بکار برد تحت عنوان

عزیمت به طهران ایشان را با تعدادی سوار از اصفهان
 خارج کرد و محرمانه دستور داد طوری حضرتش را باز
 گردانند که در تاریکی شب قبل از طلوع صبح وارد شهر
 شوند با این ترتیب پس از مراجعت حضرت باب را در -
 عمارت خورشید جای داد و بشخصه در مقام پذیرائی
 حضرتش برآمد و قصد داشت با استفاده از قدرت و ثروت
 خود در نشر امرالله قیام نماید اما بطوری که حضرت باب
 هم پیشگویی فرموده بودند عمرش وفا نکرد و بزودی در -
 گذشت . پس از وفات معتمدالدوله گرگین خان بجایش
 نشست و شرحی به محمد شاه نگاشت و اقدامات منوچهر
 خان و حضور حضرت باب را در اصفهان به عرض شاه
 رسانید در جواب دستور رسید که ایشان را محرمانه
 بدون کشف هویت تحت الحفظ به طهران بفرستد . در
 اجرای این فرمان حضرت باب با تعدادی سوار که
 سرگرده آنها محمد بیگ بود از طریق کاشان متوجه
 طهران شدند و در آن حضرت به کاشان مصادف با
 شب عید نوروز و دوم ماه ربیع الاول ۱۲۶۳ هجری بود
 آن شب و روز بعد را در کاشان گذرانیدند و میهمان
 حاجی میرزا جانی بودند . صبح روز دوم عید با محمد
 بیگ و مأمورین به جانب قم توجه فرمودند . اما برای

ورود به آن شهر اظهار تمایلی ننمودند از کنار شهر قم عبور فرموده شب را طبق تقاضای محمد بیگ در قریه قمرود گذراندند و بعد از ظهر روز هشتم نوروژ به قلمه کنار گرد که در مسافت شش فرسخی جنوب طهران است نزول اجلال فرمودند شب را در آنجا توقف کردند تا صبح روز بعد به طهران عزیمت فرمایند. در این بین مأموری از طهران رسید و مراسله ای از طرف حاجی میرزا آقاسی برای محمد بیگ چاپارچی آورد در آن نامه حاجی دستور داده بود که حضرت باب را به قریه کلین (۱) ببرند و منتظر فرمان بعدی باشند.

در روز یازدهم ربیع الثانی ۱۲۶۳ هجری که نه روز از نوروژ گذشته بود طبق دستور حاجی میرزا آقاسی در قریه کلین برای حضرت باب چادر زدند مناظر طبیعی و آب و هوای کلین در آن بهار بقدری زیبا و فرحبخش بود که موجبات بهجت و مسرت خاطر مبارک فراهم گشت و دو هفته در آن قریه اقامت داشتند.

روز چهاردهم ربیع الثانی که دوازدهم نوروژ بود ملا

(۱) قریه کلین مولد محمد بن یعقوب صاحب کتاب اصول کافی است . مدفن وی و پدرش نیز در این قریه است و از این حیث مورد توجه و احترام عموم مردم میباشد .

مهدی گندی و ملامهدی خوئی که از طهران آمده بودند
 حضور حضرت باب مشرف شدند و نامه سر به مهر حضرت
 بهاء الله را با بعضی هدایا تسلیم داشتند . حضرت
 باب در آن وضع و حال از وصول آن نامه فرخنده بسیار
 مسرور و مشعوف شدند پیوسته با محبوب خود در راز و نیاز
 بودند و چون بلبل بیقرار در عشق سلطان گل معنوی
 نعمه سرائی مینمودند . شبی از خیمه خود خارج شده
 در نور مهتاب مسافتی از قریه گلین دور گشتند سواران
 و محافظین چون ایشان را غایب دیدند به هیاهوی
 پرداختند و به اطراف تاختند . اما محمد بیگ با اطمینان
 خاطر به آنان گفت نگران نباشید مگر نمیدانید که آن
 بزرگوار هرگز راضی نمیشود که برای نجات خویش دیگران
 را به زحمت اندازد من یقین دارم که آن حضرت برای دعا
 و مناجات در این شب مهتاب به محل ساکت و آرامی
 رفته اند و بزودی مراجعت خواهند فرمود خلاصه آنان
 در این گفت و شنود بودند که حضرت باب از دور نمایان
 شدند و با متانت و وقار بسوی چادر خود بازگشتند .
 آنچه مسلم است حاجی میرزا آقاسی مخالف عزیمت حضرت
 باب به طهران بود وی با حدس مقرون به یقین پیش
 بینی میکرد که ممکن است محمد شاه از دیدار آن حضرت

تقلیب گردد و بالنتیجه اساس سلطنت او بواسطه ریاست خودش متزلزل شود منوچهر خان معتمد الدوله هم قبلاً این سوء نیت حاجی میرزا آقاسی را به خوبی دریافته و حضرت باب را محرمانه در اصفهان نگهداشته بود تا فرصت مناسبی بدست آورد و موجبات ملاقات حضرت را با شاه فراهم نماید اما متأسفانه قبل از انجام این نیت وفات کرد .

بهر تقدیر در اثر وسوسه حاجی میرزا آقاسی محمدشاه نامه ای به این مضمون برای حضرت باب فرستاد :

” اگر چه نهایت اشتیاق را به ملاقات شما داشتم لکن چون سفری در پیش است که این ملاقات را به تأخیر می اندازد دستور دادم که شمارا به ماگو ببرند به علی خان ماکوئی نیز دستور لازم داده شد که نهایتاً احترام را در باره شما مجری دارد چون از سفر برگشتم شما را به طهران خواهم خواست و ملاقات حاصل خواهد شد البته این پیش آمد اسباب اضطراب و نگرانی شما نخواهد بود اگر در باره شما بخلاف احترام رفتاری کردند فوراً بما خبر دهید و پیوسته برای توفیق و خوشبختی ما و حفظ مملکت دعا فرمائید .

بتاریخ ربیع الثانی سال ۱۲۶۳ هجری

در اجراء فرمان شاه حضرت باب را به طرف تبریز حرکت دادند پس از ورود غوغای عظیمی در آن شهر برپا شد مردم از هر طرف برای دیدن حضرتش هجوم آوردند و راه عبور و مرور را مسدود ساختند متجاوز از ده روز حضرت باب در تبریز اقامت فرمودند سپس ایشان را به قلفه ماکو بردند و دستور^{حسب} به علیخان ماکوئی سپردند . حاجی میرزا آقاسی برای حبس حضرت باب قلعهء ماکو را از آن جهت انتخاب کرده بود که :

اولا آن قلعه مهیب که با برج و باروی سنگی در دل گوه بنا شده بود در ردیف دورترین نقاط مملکت بشمار میرفت .

ثانیا مردم آن حدود سنی بودند و صدر اعظم یقین داشت که تحت تأثیر حضرت باب قرار نخواهند گرفت . ثالثا چون اصحاب حضرت باب از شیعیان بودند و بین طائفهء سنی و شیعه از قدیم الایام دشمنی و خصومت وجود داشت بزعم حاجی اصحاب از بیم جان کمتر برای زیارت حضرت جانان میرفتند و با این ترتیب به مرور رابطهء آن حضرت با اصحاب قطع میگردد مضافا به اینکه به علی خان ماکوئی اکیدا دستور داده بود که از مراد و معاشرت نفوس با حضرت باب جلوگیری کند

خلاصه حاجی به خیال خود به اصطلاح با يك تیر سه نشان زده و از پیشرفت دعوت آن حضرت و اشاعه امر الله جلوه گیری کرده بود غافل از آنکه!

چراغی را که ایزد بر فرزند هر آنکس پف کند ریشش بسوزد علی خان ماکویی در اوائل ایام سختگیری کرد اما بعد از مشاهده کشف و کرامات و طرز رفتار و گفتار حضرت باب چنان منقلب شد که موضوع قلمه و قلمه بندی را فراموش کرد و در صف ارادت کیشان حضرتش درآمد. مردم آن محل شیفته و فریفته اخلاق و کمالات ذات مقدسش شدند و با اصحاب و پیروان آن بزرگوار مانوس و مألوف گشتند حق جویان از اطراف و اکناف متوجه ماکو شدند و به زیارت ماه حقیقت در دل آن گوه فائز گشتند.

خلاصه نه ماه تمام حضرتش در آن جبل مقرر داشت. کتاب بیان فارسی در آنجا نازل شد و تعالیم و فرامین امر جدید در آن محل وضع و ابلاغ گردید. جناب باب — الباب در آن قلمه حضور مبارك مشرف شد و پس از مرخصی متوجه صفحات خراسان و مازندران گشت.

چون اخبار قلمه ماکو به گوش حاجی میرزا آقاسی رسید و نقشه های خود را نقش بر آب دید در صدد برآمد که محل حبس حضرت باب را تغییر دهد لذا دستور داد

آن وجود مبارك را به قلعهٔ چهریق انتقال دهند و بدست یحیی خان بسپارند شاید وی بر آن اسیر مظلوم سخت گیرد و آن بلبل خوش الحان بوستان نبوت رادرفقس تنگ محبوس و محصور سازد . فرمانی بنام یحیی خان صادر کرد و به او دستور اکید داد که بر خلاف رویه علی خان ماکوئی با حضرت باب بدرفتاری کند و تشریفات و مقررات زندان را در مورد این زندانی به اشد وضع معمول و مجری دارد . اما بزودی یحیی خان هم در مقابل اثار جلالت و بزرگواری حضرت باب خاضع گشت و کردهای چهریق که به مراتب از اهالی ماکو تعصبشان نسبت به شیعیان بیشتر و ریشه عداوتشان عمیق تر بود با حضرتش مأنوس شدند و مهر و محبت سید ابرار را بدل گرفتند .

حاجی میرزا آقاسی چون معرضین صدر هر ظهور بادیده بشریت به حضرت باب مینگریست و چنین میپنداشت که با سختگیری امثال علی خان ماکوئی و یحیی خان چهریقی و انتقال از این محبس به آن محبس مشعل فروزان امرالله خاموش و حضرتش فراموش خواهد شد او تصور میکرد که این مأمورین میتوانند آن وجود نازنین را از اشاعه حکم الله باز دارند و بانگ و آواز ملکوتیش را در پیس برج و باروهای سنگی قلعه های دور دست کوهستانی

از تأثیر بیاندازند بیچاره نمیدانست که خداوند در آن وجود مبارك اكسير معنویت و محبتی بودیعه نهاده است که بطرفه العین قلوب را منقلب میکند و خلق جدید بوجود می آورد که خواه و ناخواه وی را دوست میدارند و به نصرتش قیام مینمایند .

خلاصه حضرت باب در مقابل طوفان شدید بلایا صبور و در محبس قلعه ماکو و چهریق پیوسته مشغوف و مسرور بودند مگر خطاب به حاضرین میفرمودند :

شما کازادگان شاخسارید نشاط سرو و گل فرصت شمارید
 که صیاد مرا با من قراریست مرا هم باشکنج دام کاریست
 طبق آیات کتاب بیان فارسی و آثار ضیعه و متعدده
 دیگر مردم را بقرب ظهور کلی الهی و طلوع شمس حقیقت
 ارشاد میفرمودند و خود را مبشر آن ظهور اعظم معرفی
 مینمودند و سب و لعن و حبس و زجر و قتل را در سبیل
 بقية الله بجان و دل استقبال میفرمودند و با علم باینکه
 حیاتشان در این دنیای فانی دوام چندانی ندارد و —
 عنقریب بشهادت خواهند رسید و به مقام خود راجع
 خواهند گردید روز بروز بشاشتر و مسرورتر میشدند تا
 اینکه جهت حضور در مجلس ولیعهد ناصرالدین میرزا
 از راه ارومیه به تبریز منتقل شدند .

این مجلس در حقیقت جلسهٔ محاکمه مسخره ای بود که ملایان تبریز در حضور ولیعهد جوان ترتیب داده بودند تا با قائم موعود مجادله کنند و مصداق احادیث مشهور " اکثر اعداء العلماء فاذا حکم بشیخی لم یطیموه فیقولون هذا خلاف ما عندنا من ائمة الدین " و اینکه " زمانی که قائم قیام فرماید مردم کتاب خدا و قران را برد او تأویل مینمایند ولی قسم بخدا داخل میشود عدل قائم در میان خانه هایشان چنانچه سرما و گرما داخل خانه هامیگردد " را به ثبوت رسانند برای تماشای این جلسه که پس از جلسه محاکمه علماء یهود از حضرت مسیح ننگین تریون جلسات تاریخی بود اجتماع و ازدحام عجیب و بی سابقه ای بر پا شده بود چون حضرت باب به مجلس ورود فرمودند مشاهده نمودند که برای نشستن محلی نیست بجز جایی که برای ولیعهد اختصاص داده شده بود . حضرت سلام کردند و در کمال شجاعت و اطمینان در محل خالی جلوس فرمودند سکوت عمیقی مجلس را فرا گرفته بود عظمت و قدرت روحانی حضرتش در آن روز بدرجه ای نمودار شده بود که هیچکس قدرت تکلم نداشت پس از حضور ولیعهد و جلوس او ملا محمود نظام العلماء سکوت را شکست و مؤدبانه از ادعای مبارک مستفسر گردید . سه مرتبه

در جواب با صریح بیان فرمودند من همان قائم موعودی
هستم که هزار سال در انتظام بودند و به محض شنیدن
نام قیام مینمودند .

ملا محمد مقانی در صدر جسارت برآمد اما نظام —
العلماء عاقلانه مصلحت چنان دید که جلو اظهارات بی
ربط ملا محمد را بگیرد و نسبت به اصل دعوی گفتگو
نماید لذا از حضرت باب تقاضا کرد برای اثبات ادعای
خود دلیل اقامه فرمایند در جوابش فرمودند خداوند
در قرآن به صریح بیان آیات را اقوی دلیل و برهان
صحت دعوت حضرت رسول الله قرار داده است . بنابراین
اقوی دلیل و برهان حقیقت من هم طبق میزان الهی
آیات است چنانچه در مدت دو روز و دو شب به اندازه
قرآن مجید آیات از لسان و قلم من جاری شده و میشود
چون اراده فرمودند مسوئل نظام العلماء را اجابت
و خطبه ای ایراد فرمایند ملا محمد مقانی بی ادبانه
کلام مبارك را قطع کرد و ایراد گرفت و در تعقیب
اظهارات او برخی از حضار سوءالات بی ربط و جاهلانه
مطرح کردند که دور از شأن و مفاخر ادعای آن بزرگوار
بود لذا حضرت باب سکوت فرمودند و پس از چند لحظه
این آیات قرآن را تلاوت نمودند " سبحان ربك رب —

العزة عما يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين ” و سپس برخاستند و از مجلس بیرون تشریف بردند .

پس از خروج حضرت بین ملایان اختلاف افتاد نظام العلماء که از سایرین داناتر و منصف تر بود و از طرز رفتار و گفتار ملا محمد ممقانی و سائرین سخت برآشفته و ناراحت بنظر میرسید گفت وای بحال مردم تبریز و لکه ننگینی که در تاریخ برایشان باقی خواهد ماند این شخص مدعی چه مقامی است و شما چه سوءالاتی از او میکنید اینگونه پرسشها چه ربطی به ادعای این مقام عظیم دارد . ملا محمد ممقانی گفت اگر جلو این شخص را ننگرفته بودم آنقدر آیات میخواند تا همه را مسحور میکرد با همین رویه او عراق عرب و ایران را متزلزل ساخته است برخی عقیده داشتند که باید مجلس دیگری منعقد شود و بعضی میگفتند چون به مقام ولیمهد جسارت نموده و بر جای ایشان نشسته و بدون کسب اجازه از مجلس بیرون رفته است باید مجازات گردد .

چون ولیمهد با تجدید مجلس موافقت نکردند قرار بر^{نه} مجازات شد و چون فراشان حکومتی از این عمل ناجوانمردانه سر باز زدند میرزا علی اصغر شیخ الاسلام تبریز اجرای

امیر را عهده دار گردید تا مفاد حدیث مبارک " فقها
 ذلك الزمان شرفقها " تحت ظل السما " منهم خرجت
 الفتنة و اليهم تعود " را به عرصه شهود رساند در اجراء
 تعهد حضرت باب را بخانه خود برد و یازده مرتبه
 چوب بیای مبارکش زد .

این امور میبایست واقع شود تا صدق گفته ائمه اطهار
 و مفاد حدیث " ان صاحب هذا الامر لو قد ظهر لقی
 من الناس مثل ما لقی رسول الله " آشکار گردد به پای
 مبارک او سنگ زدند تا خون جاری شد و به پای مبارک
 این چوب . لعنة الله على القوم الظالمين .

پس از این پذیرائی و مهمان نوازی ناجوانمردانه حضرت
 باب را به قلعه چهریق باز گردانیدند دیری نگذشت
 که محمد شاه وفات کرد و جناب باب الباب که با تعداد
 زیادی اصحاب و علم های سیاه از خراسان به صفحات
 مازندران توجه کرده بود در قلعه شیخ طبرسی استقرار
 یافت . ندای یا صاحب الزمان ارکان خطه مازندران
 را به لرزه در آورد و شجاعت خارق العاده جناب باب -
 الباب و اصحاب قلعه صفوف قوای دولتی را در هم
 شکست . جناب سید یحیی دارابی ملقب به وحید در
 صفحات یزد و شیراز و اصطهبانات و نی ریز برای

انتشار امرالله و جهاد فی سبیل الله قد برافراشت
 و ندای یا علی الاعلی را به اوج آسمان رسانید سرانجام
 آن سید بزرگوار در قلعه نیریز مستقر شد و باقوای دولتی
 ناچار به جنگ و ستیز پرداخت .

در رجب سنه ۱۲۶۶ جناب ملا محمد علی زنجانی
 ملقب به حجت در زنجان برای انتشار کلمه الله و
 نصرت امر جدید قیام فرمود و به محاربه و مدافعه
 پرداخت خلاصه نقیای قائم موعود از هر سو برای نصرتش
 قیام کرده و زلزله در آفاق انداخته بودند قسمت اعظم
 این نفوس از علماء و دانشمندان معروفی بودند که
 به گنه بیانات ائمه اظهار و تذکرات و نصایح شیخ
 احمد احسائی و سید کاظم رشتی پی برده و در سبیل
 جانان از جان گذشته و از دنیا و ما فیها قطع علاقه
 کرده بودند . آنان بخوبی واقف بودند که طبق احادیث
 و اخبار سرنوشت اصحاب قائم موعود و اولیاء حق در
 زمان او زلت و خفت و کشته شدن و سوختن و از جان
 گذشتن است .

با اینکه بالاخره قوای دولتی با خدعه و نیرنگ غالب
 شدند و اصحاب قلعه طبرسی و نیریز اغلب بدرجه
 شهادت رسیدند معذک اولیاء دولت از مشاهده

رشادت و شجاعت و از خود گذشتگی آن شیران بیشه الهی خوف و بیم داشتند میرزا تقی خان امیر نظام که صدر اعظم وقت بود تعدادی از وزراء و امراء را دعوت کرد و مجلس مشاوره ای ترتیب داد و در حضور آنان چنین اظهار عقیده نمود مادام که سید باب در قید حیات باشد مؤمنین و اصحابش از پای نخواهند نشست و هر روز جنگ و جدالی برآه خواهند انداخت سپس از خسارات و تلفات محاربه قلعہ طبرسی و نی ریز سخن بمیان آورد و چنین وانمود کرد که اگر سید باب کشته شود بمرور آتش اشتعال پیروانش در زیر خاکستر خاموشی و فراموشی پنهان خواهد شد و مشکلات فعلی مرتفع خواهد گشت همه سکوت کردند تنها کسی که در نهایت شهامت با نظر امیر نظام مخالفت کرد میرزا آقا خان نوری وزیر جنگ بود او به صراحت گفت شما سید باب را گرفته و در دورترین نقاط ایران در قلعہ چنبریق محبوس ساخته اید یک نفر سید محبوس گرفتار گناهی ندارد که کشته شود اگر به چنین عمل ناجوانمردانه و شومی مبادرت کنید لکه ننگ ظلم و ستمکاری خود را برای ابد در صفحات تاریخ باقی خواهید گذاشت .

امیر نظام از اظهارات میرزا آقا خان نوری که حرف حق

بود و تلخ مینمود خوشش نیامد و تصمیم قاطع گرفت که دستور قتل حضرت باب را صادر کند لذا اجراء امر را طبق فرمانی به حاکم آذربایجان نواب حمزه میرزا واگذار کرد اما آن مرد شریف زیر بار اجرای این امر سخیف نرفت و به میرزا حسن خان وزیر نظام برادر امیر نظام که حامل فرمان بود گفت امیر باید خدمتهای بزرگ بمن رجوع کند چون محاربه با روم و روس من نه اب— زیاد م و نه ابن سعد که فرزند رسول خدا و سید محبوسى را بدون جرم بقتل رسانم .

امیر نظام پس از اطلاع بر این امر به برادرش وزیر نظام دستور داد که قبل از فرا رسیدن ماه رمضان خودش فرمان را اجرا کند تا خیال همه راحت شود و با فراغ بال بتوانند روزه بگیرند .

حضرت باب و جناب آقا سید حسین قبالا بوسیله مأمورین نواب حمزه میرزا با عزت و احترام از چهاریق به تبریز منتقل و در محل مناسبی وارد شده بودند پس از وصول فرمان ثانی امیر نظام و کناره گیری نواب حمزه میرزا وزیر نظام که مأمور اجرای فرمان شده بود به فراشباده^ش دستور داد که حضرت باب و جناب آقا سید حسین رابه سرباز خانه بزرگی که در میان شهر تبریز بود منتقل سازد

و در یکی از حجره های آن منزل دهد و تمهیدی از
 سربازان فوج آرامنه سام خان را به حفاظت حجره بگمارد
 تا روز بعد فرمان اجراء گردد. فراشباشی بحکم او عمل
 نمود و طلعت اعلی را بدون عمامه و شال کمر که علامت
 سیادت بود با جناب آقا سید حسین حرکت داد از
 اجتماع مردم رستخیر عظیمی در آن روز برپا شد نزدیک
 سربازخانه بفته جناب میرزا محمد علی زنوزی سروپا
 برهنه دوان دوان خود را به حضرت باب رسانید و سر
 بقدم مبارک نهاد و دامنه اش را گرفت و عرض کرد مرا
 از خود جدا نفرمائید فرمودند تو با ما خواهی بود تا
 فردا چه مقدر شود . دو نفر دیگر هم نسبت به مولای
 خود اظهار خضوع نمودند آنان هم دستگیر شدند خلاصه
 آن چهار نفر را با آن حضرت در حجره از حجرات
 سربازخانه منزل دادند و افراد فوج آرامنه را به کشیک
 و نگهبانی آن حجره مأمور گردانیدند .

چون صبح شد میرزا حسن خان وزیر نظام فراشباشی را
 فرستاد تا حضرت باب را به خانه مجتهدین برد و فتوای
 قتل بگیرد . حین عزیمت جناب آقا سید حسین معروض
 داشت که تکلیف من چیست در جواب فرمودند بهتر
 آنست تو اقرار نکنی و کشته نشوی تا بعضی امور را گه

جز تو احدی مطلع نیست در وقت خود به اهلش اظهار
 داری در حینی که حضرت باب با جناب آقا سید حسین
 به نجوی مشغول صحبت بودند فراشباشی دست آقا
 سید حسین را کشیده و او را بیک فراش سپرد و گفت
 امروز روز صحبت و نجوی نیست .

حضرت باب به او فرمودند تا من صحبتم را با او تمام
 نگم هیچ قوه ای قادر نخواهد بود که به من آسیب
 برساند .

چون جناب میرزا محمد علی زنوزی را پیش مجتهدین
 بردند مردم به مناسبت خویشی ایشان با آقا سید علی
 زنوزی خیلی اصرار داشتند کلمه ای بزبان او بگذارند
 که سبب استخلاصش شود اما آن عاشق بیقرار فریاد میزد
 و میگفت دین من آن حضرت است ایمان من اوست بهشت
 من اوست گوهر و جنت من اوست .

ملا محمد ممقانی گفت این حرفها دال بر جنون تست
 و بر مجنون حرجی نیست . جناب میرزا محمد علی بلا
 تأمل جواب داد که ای آخوند تو دیوانه ای که نظیر
 شریح قاضی حکم به قتل فرزند رسول خدا و قائم آل
 محمد میدهی من عاقلم که در راهش جان نثار مینمایم
 و دین را بد نیا نمیفروشم .

یار مفروش بدنیا که بسی سود نکرد

آنکه یوسف به زر ناصره بفروخته بود

بعد از این بیانات فتوای قتل او نیز صادر شد .

طبق فرمان امیر نظام و فتوای ملا محمد مصقانی و میرزا باقر پسر میرزا احمد مجتهد و ملا مرتضی قلی حضرت باب و جناب میرزا محمد علی زنوزی تسلیم سام خان ارمی فرمانده فوج ارامنه شدند . سام خان چون به قیافه خورانی حضرت باب نگریست متوحش و مرعوب شد در نهایت خضوع عرض کرد ای آقای بزرگوار من مردی مسیحی هستم و با شما کینه و عداوتی ندارم شما را به خداوند بیهمتا سوگند میدهم اگر حقی نزد شماست بر من رحم آورید و راضی نشوید مرتکب چنین گناه عظیم و غیر قابل جبرانی شوم .

حضرت باب در جوابش فرمودند مأوریت خود را انجام ده اگر نیت تو خالص باشد خداوند ترا از این ورطه نجات میدهد .

سام خان دستور داد که در جلو همان حجره ای که جناب آقا سید حسین در آن محبوس بودند نردبام قرار دادند و بر پایه ای که ماهین دو حجره بود میخ آهنی کوبیدند و دوریسمان بآن میخ بستند که با یکی

طلعت اعلی و با دیگری جناب آقا محمدعلی زنوزی را
 بیاویزند میرزا محمد علی تقاضا کرد که مرارو به ایشان
 ببندید تا هدف بلایای ایشان شوم چنان وی رابستند
 که سرش روی سینه مبارك واقع شد آنگاه درمقابل سه
 صف سرباز ایستادند هر صف دو بیست و پنجاه نفر. به
 صف اول فرمان شلیک دادند شلیک کرده نشستند و
 بلافاصله صف ثانی مأمور شلیک شدند آنها هم پس از
 شلیک نشستند صف سوم بیدرنگ شلیک نمودند از دود
 باروت روز روشن تاریک شده بود چون دود فرو نشست
 جناب میرزا محمدعلی را دیدند در پای ستون ایستاده
 و هیچ جراحتی بر نداشته حتی بر لباسش غباری
 ننشسته است ولی حضرت باب را غایب دیدند همه
 فریاد بر آوردند که باب غایب شد چون در صد تفرص
 و جستجو بر آمدند و فراشبازی سراسیمه بدرون حجره
 آقا سید حسین رفت دید حضرت باب نشسته اند و با
 آقا سید حسین مشغول صحبت میباشند چون چشم
 مبارك به فراشبازی افتاد فرمودند من صحبت خود را
 تمام کردم حال هرچه میخواهید بکنید فراشبازی از
 مشاهده این امر بطوری ناراحت و مرعوب شد که بیدرنگ
 سربازخانه را ترك کرد بخانه خود رفت و از این شغل

کناره گرفت .

سام خان هم اظهار داشت اگر بند از بندم جدا سازند دیگر به این کار تن در نمیدهم و فرمان داد تا فوج آرامنه از سرباز خانه خارج گردند .

در این موقع آقا جان خان سرتیپ فوج خمسه حاضر شد که این فرمان را انجام دهد و این ثواب را که بی جهت ممکن بود نصیب سام خان ارضی شود او ببرد لذا فوج خود را که معروف به فوج خاصه ناصری بود بمیدان آورد و بهمان ترتیب حضرت باب و میرزا محمد علی زنوزی را بدیوار آویختند و صفوف سربازان برای شلیک آماده شدند قبل از شهادت آن بزرگوار مانند حضرت مسیح خطاب به جمعیت بیشمار مردمی که برای تماشا آمده و گرداگرد میدان را فرا گرفته بودند با بانگ بلند فرمود ایها الناس اگر مرا میشناختید مثل این جوان که اجل از شماست در این سبیل قربان میشدید من آن ظهور موعودی هستم که آسمان کمتر نظیر آنرا دیده سیصد و سیزده تن از نقباء خود را فدای من کردند .

این بیانات را اغلب مردم میشنیدند معهذا ایستاده بودند و شهادت محبوب عالمیان را تماشا مینمودند .

شليك صفوف فوج خاصه ناصری گار خود را گرد و سینه
بی کینه قائم موعود و منتظر مسمود را با هزاران گلوله
مشبك ساخت . جناب میرزا محمد علی زنوزی به آرزوی خو
رسید و جام شهادت را بامولای خود نوشید .

این واقعه اسفناك در ظهر یوم ۲۸ شعبان سنه ۱۲۶۶
هجری وقوع یافت و در آن موقع سن مبارك حضرت باب
سی و يك سال و هفت ماه و بیست و هفت روز بود آن وجود
مبارك در سن بیست و پنج سالگی اظهار امر فرمودند
و پس از هفت سال سلطنت روحانی و ملكوتی شهید
گشتند .

البته میبایست چنین واقع شود تا مفاد احادیث و اخبار
معتبره و بیانات حضرت رسول الله (ص) و اولیاء الله
تحقق یابد زیرا همه متفقا پیش بینی کرده و به صراحت
بیان اظهار فرموده بودند که دوره سلطنت روحانی قائم
موعود سبع سنین یعنی هفت سال خواهد بود و بعد از
آن به شهادت خواهد رسید .

دوستان عزیز صحبت ما بطول انجامید و شب
از نیمه گذشت در این موقع که تاریکی و سکوت نیمی از
دنیا را فرا گرفته و مردم از خرد و بزرگ درستر را حت
آرمیده اند قبل از اینکه ما دیده برهم نهیم و چـون

سایرین بخواب عمیق فرو رویم شایسته چنان است که به
 آستان الهی متوجه و متوسل شویم و به حرمت خون پاک
 طلعت رب اعلیٰ حضرت نقطه اولیٰ ارواحنا لرشحات
 دمه الا طهر فداء از مصدر جلال حضرت پروردگار مسألت
 نمائیم که به عباد خود رحم فرماید و آنان را از گمراهی
 نجات داده به صراط مستقیم هدایت نماید . ظلمت
 نادانی و جهالت را از صفحهٔ جهان معدوم سازد تا
 سیئات مبدل به حسنات شود و نور ایمان و ایقان سرتاسر
 جهان را فرا گیرد تا همه حق را بشناسند و به او امر
 و احکامش عامل شوند .

(شب بخیر)

ظهور حضرت بهاء الله

نام مبارکش حسینعلی فرزند جناب میرزا عباس
 ملقب به میرزا بزرگ وزیر نوری بوده اند در فجر یوم دوم
 محرم سال ۱۲۳۳ هجری مطابق با ۱۲ نوامبر سنه ۱۸۱۷
 میلادی در طهران متولد شده اند والد محترمشان در
 دربار سلاطین قاجار شهرتی بسزا داشته و مصدق در
 خدمات مهمه بوده اند .

در سن طفولیت و جوانی آثار بزرگواری و نبوغ فوق العاده
 در ناصیه حضرت بهاء الله نمایان بوده است با اینکه
 آن وجود مبارک در خانواده ای بدنی آمده بودند که
 از حیث نفوذ و مقام و مال و مکتب فراوان در بین امثال
 و اقران مشارالینان بودند مع الوصف اعتنائی به مال
 و ثروت و مقام و منصب نداشتند و اینگونه تعلقات را بازچیه
 میپنداشتند . مکرر والد بزرگوار و برخی نفوس معسروف

دیگر در عالم خواب راجع بایشان وقایع عجیبی مشاهده کردند و معبرین آن خوابها را علامت عظمت مقام و مرتبت آن وجود مقدس در آتیه ایام تعبیر نمودند .

در عنفوان جوانی متانت و بزرگواری حضرتش به حدی بود که بزرگان و سالخوردگان قوم طوق ارادتش را بر گردن نهاده بودند و نهایت محبت و احترام را در باره ایشان مرعی میداشتند از آن جمله حاجی میرزا آقاسی صدراعظم که با والدشان عداوت داشت با ایشان از در مهر و محبت در آمده بود .

سه ماه پس از تاریخ بعثت حضرت باب الله الاعظم جناب ملاحسین بشرویه وارد طهران شد و پس از تشرف بحضور حضرت بهاء الله توفیق مبارك حضرت اعلی را — تسلیم نمود پس از ملاحظه صحت و حقانیت کلمات الهی را تصدیق فرمودند و در همان سال ۱۲۶۰ هجری به صفحات مازندران سفر نمودند و علنا مردم آن حدود را به ظهور جدید بشارت دادند و حقیقت حضرت باب را برای عموم اثبات فرمودند در اثر ارشاد حضرتش تعداد زیادی به ظهور جدید ایمان آوردند و در نهایت روحانیت و اشتعال به تبلیغ امر خداوند متعال قیام نمودند .

حضرت بهاء الله با افتتاح باب مخابره با حضرت باب و مصاحبت نزدیک با اجله اصحاب آن سید ابرار از قبیل جناب وحید و جناب حجت و جناب قدوس و جناب ملا حسین بشرویه و جناب طاهره (قره العین) در انتشار امر الله و ابلاغ کلمه الله و تشریح اصول دین الله سعی بلیغ مبذول فرمودند .

شهرت روز افزون حضرت بهاء الله و مسافرتهای ایشان به صفحات خراسان و مازندران دست آویزی برای مخالفین و اعداء شد که ذهن محمد شاه را نسبت به حضرتش مشوب سازند آنقدر سعایت کردند تا شاه حکم صادر نمود که حضرت بهاء الله را دستگیر کنند ولی مقارن اجرای این حکم و ابلاغ آن به مازندران محمد شاه وفات کرد و اقدامات سوء معاندین نقش بر آب گشت اما آنان از پای ننشستند و پیوسته مترصد بدست آوردن بهانه و فرصت بودند تا پس از جلوس ناصر الدین شاه و حدوث واقعه سوء قصد بجان شاه دشمنان دیرین که در کمین بودند فرصتی بدست آوردند تا ناجوانمردانه حضرت بهاء الله را بشرکت در آن واقعه متهم دارند و کیفیت این سوء قصد به نحو اجمال به این قرار بوده است . در سال ۱۲۶۸ هجری موقعی که ناصرالدین

شاه عازم شمیران بوده سه نفر بابی بنام صادق تبریزی و فتح الله قبی و ابوالقاسم نیریزی که از شدت ظلم و ستم بستوه آمده بودند با تفنگ و شمشیر بوی حمله ور شدند ولی بعلمت اینکه گلوله ساچمه ای بود آسیب مهلکی بشاه نرسید . این حادثه غیر مترقبه طهران را منقلب کرد . به دستور حکمران پایتخت دروازه های شهر بروی مردم بسته شد و کسانی که قصد خروج داشتند شدیداً تفتیش و بازجوئی میشدند . صادق تبریزی و فتح الله قبی به فجیعترین وضع کشته شدند و ابوالقاسم نیریزی بعداً در شمیران شمع آجین گردید بسیاری از مظلومان بی گناه به جرم خطای آن چند نفر بدون تجسس و تحقیق به زندان افتادند و به اشد مجازات معذب گشتند در این موقعیت باریک و افق تاریک چون حضرت بهاء الله بسمت ریاست بابیان شناخته شده بودند در مظان اتهام واقع شدند و عاقبت با سمایت معاندین در محبس سیاه چال محبوس گشتند زنجیر قره کهر را که وزین ترین زنجیر زندان و مختص به خطرناکترین مقصرین بود به گردن حضرتش انداختند .

در این هنگام آتش عداوتها و کینه های دیرینه از زیر خاکستر خاموشی و فراموشی نمودار شد و در اثر تند باد

حوادث مشتعل و فروزان گشت . مأمورین حکومت استبدادی با استفاده از فرصت محشری برپا ساختند و هر بی گناهی را تحت عنوان " بایی " دستگیر کردند و به محبس انداختند . گردن مبارك حضرت بهاءالله در زندان مرطوب و مخوف سیاه چال زیر زنجیر قره کهر خم شده و فریاد مردان حق از داخل آن مکان به اوج آسمان رسیده بود . دسته ای با بانگ بلند میگفتند " قل الله یکفی من کل شیئی " و دسته دیگر جواب میدادند " و علی الله فلیتوکل المتوکلون " .

قصر شاه نزدیک محبس سیاه چال بود هر صبحگاه این از کار را می شنود و بر ناراحتیش می افزود . شاه متوحش و متغیر و میرزا آقا خان نوری صدر اعظم مات و متحیر بود و نمیدانست در مقابل این پیش آمد چه باید کرد در این میان مادر شاه اصرار تام و تمام داشت که حضرت بهاءالله را به قتل رسانند .

خلاصه دوره این حبس چهار ماه بطول انجامید در این فاصله خون بسیاری از بی گناهان بر خاک ریخته شد و دسته ای از مرغان خوش الحان بوستان الهی که هر سحرگاه در آن قفس تنگ به عشق سلطان گل به نغمه سرائی میپرداختند و با خدای خود راز و نیازها داشتند

یکی پس از دیگری در زیر چنگ جلادان خونخوار دستگاه استبدادی بال و پر بخون خویش رنگین ساختند . در زیر زنجیر همین محبس حضرت بهاءالله پیام ملکوتی را استماع فرمودند و به مظهریت ظهور گلی الهی برانگیخته شدند .

پس از گذشتن چهار ماه از دوره سجن و تحمل آنهمه صدمات و مشقات بالاخره با دلائل و براهین متقنه در نزد ارباب دولت ثابت شد که حضرت بهاءالله بهیچوجه در واقعه رمی شاه دخالت و اطلاعی نداشته‌اند لذا حضرتش را از قید و بند آزاد نمودند و حکومت ایران بعد از مطالعه و مشاوره به حضرتشان امر کرد که در انقضاء یکماه بعد از آزادی خاک ایران را ترک فرمایند . در اجرای این دستور در روز اول ماه ربیع الثانی ۱۲۶۹ هجری به بغداد عزیمت فرمودند .

چون آن حضرت در مدینه دارالسلام مستقر شدند مؤمنین به حضرت باب از اطراف و اکناف ایران متوجه بغداد شدند و چون پروانگان حول آن شمع محبت الله گرد آمدند قبل از ابلاغ بشارت ظهور بعد که میقاتش فرا نرسیده بود حضرتش چنین اراده فرمود که مدتی از اصحاب خود جدا شود و نظیر سائر پیامبران برای تأمل و تعمق در

امور معنوی و الهامی و تأسیس بنای شریعة الله به محل ساکت و آرامی سفر فرماید در اجراء این مقصود روزی — بدون اطلاع اصحاب و دوستان حتی افراد خانوادہ و اغضان از بغداد خارج شدند و بطرف کوههای سلیمانیه عزیمت فرمودند و دو سال تمام در آن اتلال منفرداً روزگار گذرانیدند و پیوسته در محیط آرام و آزاد طبیعت بذكرالله مشغول بودند .

عظمت و جلال حضرتش در دل آن کوههای پر شکوه چنان جلوه ای نمود که متحریان حقیقت و طالبان حقائق معنویت بمنظور دیدار آن بزرگوار و رفع مشکلات و معضلات خود از هر سو متوجه آن حدود شدند و از محضر حضرتش مستفید و مستفیض گشتند در نتیجه آمد و رفت این نفوس عظمت و بزرگواری و فضل و کمال آن حضرت در آن صفحات شهرت یافت . تا اینکه پس از دو سال افراد عائله مبارک از اقامت آن حضرت در کوههای سلیمانیه اطلاع یافتند و با عجله و شتاب رسولانی نزد حضرتش فرستادند و در نهایت عجز و نیاز استدعای رجوع نمودند . در مقابل اصرار و الحاح عموم حضرتش به بغداد مراجعت فرمودند و هم خود را صرف تربیت اخلاقی و تکمیل معرفت پیروان حضرت باب نمودند . در

این موقع به افتخار حاجی میرزا سید محمد خال حضرت باب کتاب ایقان از قلم مبارک شرف نزول یافت مندرجات این سفر جلیل و تفسیرهای بی نظیری که از برخی آیات کتب مقدسه و قرآن و احادیث فرموده بودند عظمت مقام و وسعت دائره فضايل معنويه آن سرور انام را كاملا نمایان ساخت و مشکلات و معضلات کتب سماویه از برکت توضیح و تبیین حضرتش مرتفع گشت . دیدی نگذشت که طالبان حقیقت از هر شهر و دیار چون سیل خروشان متوجه بغداد شدند و به عزم زیارت و استفاد ه از محضر آن سرور ابرار شور و نشوری برپا کردند .

شیخ عبدالحسین طهرانی که در آن موقع در عتبات بود از این هجوم و استقبال بی سابقه مردم واجتماعشان در نزد حضرت بهاء الله بوحشت افتاد و علم مخالفت و ضدیت بر افراخت در نتیجه تحریکات و وسوس ایمن شیخ و مکاتباتی که بین قونسول بغداد و حاکم کرمانشاه و وزیر امور خارجه ایران با اولیاء دولت عثمانی بعمل آمد بالاخره پس از گذشتن یکسال دولت ایران بدولت عثمانی پیشنهاد کرد یا حضرت بهاء الله را به حاکم کرمانشاه تسلیم کنند یا ایشان را به نقطه دور دستی تبعید نمایند . سلطان عبدالعزیز به جهاتی راضی

نشده که آن وجود مبارك را به ایران بازگرداند و به حکمران کرمانشاه تسلیم نماید علیهذا بوالی بغداد دستور داد که آن حضرت و منسوبین را به قسطنطنیه بفرستند تا در آنجا زیر نظر باشند .

عید رضوان

وصول فرمان تبعید حضرت بهاء الله از بغداد به قسطنطنیه موجب خشنودی اعداء و مخالفین شد مجالس جشن و سرور بر پا ساختند و بهمدیگر تبریک و تهنیت گفتند اصحاب و دوستان از این پیش آمد نگران و ناراحت بودند و نمیدانستند عاقبت کار بکجا منتهی میشود چون نامق پاشا والی بغداد فرمان باب عالی را ابلاغ کرد حضرت بهاء الله بعموم پیروان و دوستان فرمودند باید این نفی را عید بگیریم و باشادی و مسرت خاک بغداد را ترك کنیم . لذا به باغ نجیب پاشا که در خارج شهر بغداد واقع بود نقل مکان فرمودند مدت دوازده روز در آن باغ با صفا سکونت اختیار نمودند این انتقال مصادف با اول اردیبهشت ماه و فصل گل و ریاحین بود گوئی سعدی شاعر شیرین سخن ایران

ملهم بوده که در وصف چنین روزی سروده است :

اول اردیبهشت ماه جلالی

بلبل گوینده بر منابر قضبان

بر گل سرخ از نم اوفتاده لثالی

همچو عرق بر عذار شاهد غضبان

درختان سرسبز سفیدار در خیابانهای این بوستان

پیر نزهت قد بر افراشته و گلها و ریاحین اطراف جویبارها^{پیش}

را زینت داده بودند بلبلان بیقرار در آن گزار غوغائی

بپا کرده و نغمه و آواز عجیب و دلفریبی منعکس ساخته

بودند گوئی به زبان حال میسرودند :

افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن

مقدمش یارب مبارک باد بر سرو و سمن

در این هنگام حضرت بهاء الله با اصحاب و دوستان

وارد آن بوستان شدند خیمه ها بر افراشته شد و آهنگ

ترنم آیات و مناجات با زمزمه مرغان سحر خیز توأم گشت

آنچه مسلم است اصحاب و پیروان حضرت بهاء الله

پس از تحمل آن همه رنج و مشقت و محرومیت های دوری

و سرگونی از نفی بغداد و تبعید به قسطنطنیه سخت

افسرده و نگران بودند و در برابر این طوفان حوادث

و عناد و خصومت دولتین ایران و عثمانی که اخیرا عامل

منویات یکدیگر شده بودند نمیدانستند عاقبت کار به کجا خواهد رسید . پس از منکوب و مقتول شدن اصحاب قلعه طبرسی و ننی ریز و زنجان و واقعهء جانگداز شهادت محبوب عالمیان افق ایران برای بابیان کاملاً تیره و تار مینمود . ناصرالدین شاه و اعوانش با سرسختی و بی‌رحمی عجیب به مخالفت قیام کرده بودند ملایان و علماء بدون تفحص و تحقیق به محض شنیدن نام " بابی " فتوای قتل صادر مینمودند مردم نادان برای اینکه بنوائی برسند و از طریق غارت و چپاول بدون زحمت مال و منالی بدست آورند پیوسته گوش به فرمان بودند بیک اشاره چون قوم مغول و لشکریان تاتار هجوم میکردند میکشتمند میسوختند غارت مینمودند و بطرفه **العین** بنیادهستی افرادی گناه و بی‌پناهی را بر باد میدادند بابیان غیوری که در سر زمین بفساد مجتمع شده بودند از این ظلم و ستم دلی پرخون داشتند آنها میخواستند باز باشمشیرهای برهنه فریاد " یا صاحب الزمان " را در فضای ایران به اوج آسمان رسانند و در تعقیب فداکاری و از خودگذشتگی اصحاب اولیه واقعه مازندران و زنجان و ننی ریز را تجدید کنند آنها به جان و دل مشتاق بودند که باز در راه نصرت حق به جهاد پردازند و با نیروی خستگی ناپذیر و

فداکاری بی نظیر بساط ظلم و ستم را براندازند با
 وصول و ابلاغ حکم تبئید اخیر حضرت بهاء الله نگرانی
 و ناراحتی آنان بحد اعلی رسیده بود با نظر سطحی
 آنها میدیدند که در قبال این اقدامات نا موافق
 پیوسته رو بشکست و اضمحلال میروند و با حبس و زجر
 و نفی به مرحله نابودی کشانیده میشوند بنابراین قیافه ها
 روحانی و نورانی آنها در زیر غبار غم و اندوه مـلال
 انگیز مینمود و چون بیماران نومیدی که با خطر مـرگ
 مواجه شده باشند افسرده و غمگین بنظر میرسیدند .

با این روحیه و وضع اسفناک پیروان حضرت باب در پی
 حضرت بهاء الله وارد باغ رضوان شدند و به امر
 مبارك نفی بغداد را عید گرفتند .

در همان شب اول ورود به باغ رضوان حضرت بهاء الله
 به عموم تلامیذ و پیروان امر جدید مأموریت آسمانی خود
 را ابلاغ فرمودند و علنا اظهار نمودند که من یظهره الله
 و ظهور کلی الهی هستند و تمام بشارات حضرت باب
 الله الاعظم مربوط به ظهور حضرتشان بوده است کل
 باید به ایشان موءمن و متوجه شوند و تعالیم و احکام
 صادره از كلك اطهرشان را مجری و معمول دارند .

با این مژده روح جدیدی در کالبد فرسوده حاضرین

دیده شد متفقا همه دعوت حق را لبیک اجابت گفتند و از سرگردانی و پیریشانی نجات یافتند آنها مطمئن شدند که ناخدای حقیقی هادی سفینه الله میباشد و هیچ قوه و قدرتی نمیتواند او را از انجام مقاصدش باز دارد برای آنها یقین حاصل شد که در ظل هدایت و ارشاد آن وجود مقدس بساحل نجات و رستگاری میرسند و مشمول موهبت ایمان و ایقان واقعی میگردد به مصداق گفته " بعد نومیدی بسی امیدهاست " آنان دریافتند که درك عصر و زمانی را کرده اند که انبیاء و اولیاء آرزوی وصول به آن را داشته اند و طلعت جمال بی مثالی را زیارت نموده اند که پیامبران و مظاهر مقدسه قبل اقای او را منتهی مقصد دل و جان میدانسته اند .

بنابراین در مدت دوازده روزی که حضرت بهاءالله و پیروان در باغ نجیب پاشا توقف داشتند جلسات بزم و سرور روحانی با کیفیت عجیبی دائر و برپا بود محرومانی که محرم حرم وصال و شیفته آن جمال بی مثال شده بودند سر از پا نمیشناختند گوئی نمونه ای از بهشت برین در آن سرزمین بوجود آمده بود بانگ تسبیح و تهلیل از هر طرف بلند بود و آهنگ تلاوت آیات و مناجات از هر سو بگوش میرسید خلاصه چنان طالبان دیده بر

روی دلجوی مطلوب دوخته و عاشقان محو جمال
 معشوق شده بودند که دیگر کسی بیاد نفی و تبعید
 و عزیمت از بغداد و ورود به قسطنطنیه نبود .
 اغلب رجال و اشخاص صاحب نفوذ بغداد که در آن
 ایام به زیارت حضرتش در باغ نجیب پاشا نائل شدند
 از هیمنه و جلال و عظمت و وقار آن بزرگوار در حیرت
 بودند حتی نامق پاشا والی بغداد متعجب بود که
 این چه حکایت است و چه جلالت شخصی که از یک
 تبعیدگاه به تبعیدگاه دیگر منتقل میشود چنان هیمنه
 و اقتداری دارد که سلاطین عالم و رؤسا ام فاقدان
 میباشند .

باری پس از ابلاغ تعالیم و استماع بیانات مبارک
 حضرت بهاءالله مؤمنین دریافتند که با ظهور عظیم
 و نهضت بزرگی روبرو شده اند که بهیچ وجه با ادیان
 سابق مشابهتی ندارد اساس و پایه این دیانت بر
 شالوده وحدت عالم انسانی و صلح عمومی استوار
 شده است . حضرت بهاءالله میفرماید در عالم خلقت
 جمیع بشر قطرات یک بحرند و اوراق یک شجر تمام
 اجناس نوع بشر پاک و طاهرند همه عالم باید افکار
 شریفه و اخلاق سلیمه را حائز گردند و با اکتساب

فضائل و کمالات روحانی به تجدید حیات نائل شوند .
 حضرت بهاء الله میفرماید " مقصود از ارسال رسل و انزال
 کتب معرفت الله و الفت و اتحاد بین عباد بوده " و از این
 بیان مبارك چنین مستفاد میشود که کسانی که تحت
 عنوان دین آتش نفاق و اختلاف را دامن میزنند و با
 تقویت تحصبات جاهلانه عباد را از صراط مستقیم الفت
 و اتحاد منحرف میسازند از معرفت الله و مقصود غائی
 انبیاء و رسل محروم و غافل میباشند خلاصه **کسانیکه با**
قیافه های گرفته و غمناک و قلوب افسرده و کدر با آن
محبوب آفاق به باغ نجیب پاشا نقل مکان کرده بودند
پس از گذشتن دوازده روز با رویهای گشاده و خندان
و قلوب مطمئن و سرشار از محبت و امید از آن محل
خارج شدند و در رگاب حضرت دوست بسوی قسطنطنیه
رهسپار گشتند این نفوس مقدسه در اثر کیمیای روحانی
بقدرت الهی خلق جدید شده و خلق و خوی معنوی
تحصیل کرده بودند از بوته امتحان چون زر خالص
پاك و بی آرایش درآمده و دروادی حقیقت از صراط
مستقیم گذشته بودند از آن تاریخ تا بحال این دوازده
روز را بهائیان عید رضوان یا عید گل مینامند و بیاس
موهبت این امر عظیم هر سال در این ایام بساط

شادمانی و سرور میگسترانند .

پس از سپری شدن آن دوازده روز حضرت بهاء‌الله و پیروان در نهایت عزت و جلال بطرف قسطنطنیه حرکت نمودند و پس از ورود بآن شهر از طرف مأمورین دولت عثمانی به بهترین وضع پذیرائی شدند و اغلب نفوس مهمه آن شهر به زیارت حضرتش فائز گشتند .

قریب چهارماه حضرت بهاء‌الله در قسطنطنیه اقامت فرمودند و در نهایت قدرت و اقتدار امرالله را ابلاغ نمودند در این مدت از یک طرف مخالفین و معاندین آرام ننشستند و به تحریکات و غرض ورزیهای سابق ادامه دادند و از طرف دیگر اولیاء دولت عثمانی که قبلاً چنین تصور کرده بودند که حضرت بهاء‌الله یکی از بزرگان و دانشمندان ایران است و در تبعیدگاه ممکن است به عناوین مختلفه از وجود مبارکش استفاده شود چون بر خلاف انتظار خود را با صاحب چنان قوه قاهره روحانی روبرو دیدند و عاجزانه تحت تأثیر نفوذ خلل ناپذیر بیاناتش واقع گشتند سخت مرعوب شدند و در انقضای چهارماه چنین تصمیم گرفتند که حضرتش را با پیروان به ادرنه تبعید کنند بر خلاف نفی قسطنطنیه تبعید ادرنه بسیار طاقت فرسا و ناراحت کننده بود جناب

نبیل زرنندی در تاریخ خود مینویسد که این تبعیض به نلت کبرائی صورت گرفت که قلم از توضیح و تشریحش عاجز میباشد . در آن سال پر وبال که مظهر امر حضرت ذوالجلال را روانه ادرنه نمودند چنان سرمائی در سراسر آن نقاط بوجود آمده بود که پیران قوم نظیر آن را در طول حیات ندیده بودند در اکثر بلاد عثمانی و ایران در آن زمستان اغنام و احشام در اثر کثرت برف و یخ و شدت سرما تلف شدند در این برف و بوران حضرت بهاءالله و همراهان بدستور سلطان جابر آل عثمان بطرف دورترین نقاط خاک عثمانی تبعید شدند و پس از تحمل شدائد و مشقات گشیره بالاخره در غره رجب سنه ۱۲۸۰ هجری مطابق با ۱۲ دسامبر ۱۸۶۳ میلادی به ادرنه ورود فرمودند .

در ادرنه و عکا سورة الملوك و همچنین توقیعاتی خطاب به سلاطین عالم از قبیل سلطان ایران تزار روسیه ملکه ویکتوریا و پادشاه پروس و ناپلئون سوم و پاپ و غیره نازل گشت و مبادی امرالله و تعالیم و احکام الهی به آن نفوس مهمه ابلاغ شد خطاب بسطان جابـر آل عثمان ضمن توقیعی گوشزد گردید که قریباً بمکافات و مجازات اعمال خود خواهد رسید و از بذر ظلم و

ستمی که کاشته است مرزوق خواهد گردید .
 حضرت بهاء الله از تبعیدگاه ادرنه به سلاطین عالم
 و رؤساء امم گوشزد فرمودند که سلاطین مظاهر قدرت
 و اقتدار حق میباشند لهذا باید در تربیت عباد و
 تهیه وسائل راحت و آسایش من فی البلاد سعی بلیغ
 مبذول دارند حتی الامکان از جنگ و خونریزی احتراز
 کنند و برای يك شبر زمین خون بندگان حضرت
 رب العالمین را بر خاک نریزند بساط عدل و انصاف
 بگسترند و از بلای خانمان بر انداز ظلم و اعتساف
 پرهیز نمایند .

به صراحت به این نفوس صاحب قدرت فرمودند گه
 دوام ملك و سلطنت منوط به حصول ایمان و قبول
 تعالیم و احکام رب الانام است .
 بی عنایات حق و الطاف حق

گر ملك باشد سیه هستش و ورق
 حضرت بهاء الله میدانستند که سلاطین مفرور گه
 منہمك در شهوات و لذات دنیوی میباشند گوش
 به فرمان الهی نمیدهند و به نبوات و اندازات توجه
 نمی نمایند ولی طبق سنت الهی میبایست به عموم
 طبقات از وضع و شریف و وزیر و امیراتمام حجت

شود و کلمه الله ابلاغ گردد عدم توجه و اقبال این نفوس موجبات شکست و بدبختی خودشان را فراهم آورد دیری نگذشت که یکی پس از دیگری از مسند شوکت و جلال بزیر افتادند و به انواع مصائب و بلاها گرفتار گشتند ولی خورشید تابان حق و حقیقت همیشه در آسمان رفعت و عظمت سائر بود و به جهان و جهانیان روشنی و حرارت میبخشد .

پس از گذشتن پنج سال در اثر تحریک مغرضین و معاندین دولت عثمانی تصمیم گرفت که آن حضرت را از اردنه به قلعه عکا منتقل سازد در آن زمان عکا از حیث بدی آب و هوا مشهور بود و حکومت آل عثمان محبوسین سیاسی خود را به آنجا میفرستاد تا در اثر کثافت محیط و ناسازگاری هوا به مرور مریم میم شوند و از بین بروند با این ترتیب همه یقین داشتند که حضرت بهاء الله و پیروان وفادارش پس از آن همه صدمات و مشقات تحمل آب و هوای آن بلد را نخواهند نمود مضافا به اینکه حکومت به مأمورین و محافظین قلعه مزبور اکیدا دستور داده بود که نهایت سختگیری و شدت عمل را در باره آن محبوسین مظلوم مجری دارند .

حضرت بهاء الله با همراهان در تاریخ ۱۲ جمادی -

الاولی ۱۲۸۵ هجری مطابق با ۳۱ اوت ۱۸۶۸ میلادی
به شهر عکا ورود فرمودند .

بی مناسبت نیست که شرح نفی و ورود آن کاروان روحانی
را به بندر حیفای و کیفیت انتقالشان را به قشله عکا از
لسان حضرت ورقه علیا دختر والا گهر حضرت بهاء الله
که میری ان فلپس پس از استماع ضمن کتابش به رشته
تحریر در آورده است بشنویم :

” پس از دو روز مسافرت دریا در حیفای پیاده

شدیم جمیع از گرسنگی و غذای نامناسب مریض بودیم
من که تا آنوقت زن با قوت و صحتی بودم از آن بیمه
هرگز روی سلامتی و تندرستی ندیدم يك روز در حیفای
در زندان بسر بردیم مردها در زیر زنجیر بودند ما را
در قایق کوچکی جای دادند که به عکا بیاورند دریا
بحدی طوفانی بود که حال ناراحتی و انقلاب پیدا
کردیم بعدها فهمیدیم که عکا زندان دولت عثمانی
است یعنی از جمیع نقاط محبوسین را به آنجا
میفرستادند و به حدی آب و هوایش کثیف و وضعش
خراب بود که شیوع داشت اگر پرنده ای از روی آن -
بگذرد بر زمین می افتد .

خلاصه با قایقهای کوچک ما را به ساحل رسانیدند . . .

چه بگویم از موقعی که پیاده شدیم و بسوی زندان
میرفتیم تمام مردم عکا دور ما را گرفته بودند و بلند بلند
به عربی صحبت مینمودند بعضی میگفتند آنها را آورده اند
که در سیاه چاله‌ها زنجیر نمایند برخی فریاد میزدند
اینها را بدریای افکنند فزیحترین و سخت ترین
فریاد و حرکات نفوس را در طی آن طریق دیدیم
اگر بتوانید تصور کنید که آن اوضاع و احوال چه تأثیرات
غریبه ای در من که در آن وقت دختر جوانی بودم
داشت بهیچ وجه تعجب نخواهید نمود که چرا زندگانی
من با سائرین تفاوت دارد . وقتی وارد قشله شدیم
فرمان دادند که حضرت بهاء الله در طبقه دوم قشله
ساکن شوند و سائرین در اطاقهای پائین . به محض
ورود به قشله و رؤیت آن منظره و خیم در پای پله ها
حالم بهم خورد توانائی آن نداشتم که قدم از قدم
بردارم و ابدا ملتفت چیزی نشدم این بدترین حالی
بود که در زندگی بدان دچار شدم رنج راه مرابسر
منزل مرگ رسانده بود و امراض دریای هم اضافه شد
همگی که داخل شدند در بزرگ قشله را بسته قفل
کردند هرگز لغت و اصطلاحی یافت نمیشود که کثافت
و شومی آن محل عجیب را بوسیله آن بیان نمایم در

اطاق پائین که مرا برده بودند تا میج پای هر یک گل بود هوای مرطوبی کثافت سربازان و غیره به حدی عفونت در آن محل ایجاد کرده بود که وصف نداشت چون قدرت ایستادگی نداشتم از پا درآمدم و غش کردم کسانی که اطرافم بودند ملتفت ضعف من شده مرا گرفتند که بر روی زمین نیفتم ولی چون در کف آن اطاق گل و کثافت بود امکان نداشت مرا بخوابانند در یک طرف دیگر اطاق مردی بود که حصیر برای سربازان میبافت یکی از دوستان حصیری گرفته مرا روی آن انداختند بعد آب خواسته بودند هیچکس التفاتی ننموده بود و سربازان مانع میشدند که اسراء خارج شوند در آن اطاق حفره کوچکی بود که حصیر باف در آن آب ریخته و حصیر در آن خیس کرده بود ناچار قدری از آن آب برداشته بصورت من زدند و قدری هم بد هام ریختند از نوشیدن آب حالم اندکی بهتر شد ولی عفونت آن به حدی بود که بیدرنگ آب را برگردانیده و مجدداً غش کردم .

دیری نگذشت که سایر مؤمنین وارد شدند و در اطاقهای تحتانی منزل گرفتند زنها و اطفال از گرسنگی و تشنگی نزدیک بود هلاک شوند برادرم التماس میکرد و از

سربازان محافظ رخصت میخواست که بیرون رفته
 غذا و آب برای محبوسین تدارک کند اما آنها در
 جواب میگفتند هیچکس حق ندارد قدمی بیرون گذارد
 هرکس بر خلاف دستور رفتار کند کشته خواهد شد .

موقعی رسید که اطفال شیرخوار فریادشان بلند شد
 مادرها بواسطه نبودن^{غذا} و آب شیر در پستان نداشتند
 و کودکان گرسنه بینوا بهیچ وجه آرام نمیگرفتند اطفال
 بزرگتر هم فریاد میزدند و غذا میخواستند . . .

در موقع بازگردن اسباب و اثاثیه چند قطعه نان
 خشك و قند یافت شد از آن غذای مختصری تهیه
 کردند و بحضور حضرت بهاء الله که سخت مریض بودند
 بردند فرمودند ببرید برای اطفال حسب الامر آن را به
 اطفال دادند و آنها قدری آرام شدند . . .

تنها اطلاعی که یافتیم این بود که حکم محبوسین را روز
 جمعه خواهند خواند مدت يك هفته در حال تشویش
 و اضطراب بودیم تا روز موعود فرا رسید و حکم را
 خواندند مفادش این بود که اینها محبوسین سیاسی
 میباشند اینها آدمکش و یاغی و سارقند و هرکجا که
 قدم نهاده اند اخلاق و اعمال نفوس را خراب و فاسد
 نموده اند این نفوس با هم متحد گشته بر قلح و قمع

امپراطوری آل عثمان قیام نموده اند ابدان باید مورد
 ترحم و شفقت واقع شوند غل و زنجیرشان نباید باز
 شود از این قبیل مطالب بسیار در آن نوشته شده
 بود .

در اوائل ایام فوق العاده فشار وارد می آوردند ولی
 عاقبت به حقیقت امر پی بردند و مساعد گشتند . . .
 مختصر دو سال در این محبس ماندیم بدون ادنی
 تغییری در زندگانی در ظرف این دو سال هیچکدام
 از قشله نتوانستیم خارج شویم حتی برادرم و اطفال
 کوچک نیز ممنوع از خروج بودند .

حضرت بهاء الله دائما در اطاق خود به نزول الواح
 مشغول بودند برادر کوچکم غصن الله الاطهر که خیلی
 تند مینوشت اغلب در حضور مشرف بود و موقع نزول
 آیات و الواح بسرعت مینگاشت بعد غصن اعظم
 نسخه برداری میفرمود و توسط طبیب دوست خود
 به خارج میفرستاد و اینکار هنگام شب انجام میگرفت .
 نزدیک آخر سال دویم بود که برادر کوچکم شبی رفت
 تا الواح بنویسد حضرت بهاء الله به او فرمودند برو
 قدری دیرتر بیا بنابراین برای صرف وقت و تنفس
 هوای آزاد او به بالای بام رفت . بام قشله تنها

محلّی بود که ما مواقع دلتنگی بآنجا میرفتیم تا هوای تازه تنفس کنیم و مناظر اطراف را تماشا نمائیم .

برادرم در پشت بام مشغول تلاوت الواح و نظاره آسمان بود و در آن حال جذب و شور و حرکت به اطراف بر پشت حفره بام رسیده با از دست دادن تعادل خود به پائین افتاد و آن سقف خیلی بلند بود به محض شنیدن صدا جمیع آمده دیدیم او بر زمین افتاده و از دهانش خون جاری است .

حضرت بهاء الله در اطاق خود را باز کرده به بیرون نگاه کردند وقتی او را بدان حال دیدید فرمودند " مهدی رفت " و به داخل برگشته در را بستند .

خلاصه مهدی را بردیم در اطاق و روی رختخواب خواباندیم کاملاً ملتفت همه چیز بود .

پس از آن حضرت بهاء الله بر بالین او آمدند طبیب حاضر شد و پس از معاینه گفت امیدی نیست گه او زنده بماند پس از آن واقعه برادرم بیست و چند ساعت حیات داشت در حال نزع بود که پدر بزرگوارش از او پرسیدند چه آرزو داری بگو آنچه میخواهی جواب داد نمیخواهم زنده باشم فقط یک آرزو دارم و آن اینست که ابواب لقا بر وجه اهل بهاء مفتوح گردد و مؤمنین

که از راههای دور با يك دنیا عشق و اشتیاق برای زیارت محبوب آفاق طی طریق میکنند با سهولت و آزادی به زیارت جمال مبارك نائل گردند آیا ممکن است این مسوالم مستجاب و این آرزویم برآورده شود؟ به او وعده فرمودند که همینطور خواهد شد .

برادرم جوانی بود فوق العاده لطیف خوش اندام و خوش خلق مرگ جانگداز آن جوان بیست و دو ساله در محیط محبس قلب مادرم را چنان مجروح ساخت که همه بیم داشتند که در اثر این فرقت پر حرقت یا قوای عقلیه خود را از دست بدهد و یا از شدت اندوه و غم از پای در آید چون این نگرانی را به حضرت بهاء الله مروض داشتیم نزد مادرم آمدند و به او فرمودند پسر تو را خداوند گرفت تا مؤمنین آزاد شوند شهادت او خونبهای این آزادی است میبایست مسرور باشی که چنین پسر عزیزی را در راه امرالله بخشیدی .

به محض استماع این بیانات مادرمان راحت شد زانو بند و دستهای مبارك را بوسید و اظهار تشکر نمود و پس از آن دیگر ناشکیبائی و بیقراری از خود نشان نداد و اشک نریخت .

بعد حضرت ورقه علیا خطاب به خانم میری ان فلپس میفرمایند :

” مناسب است در این موقع نحوه روابط خودمان را با حضرت بهاء الله بیان کنم ایشان پس از اظهار امر در امور داخلی و مادی دخالتی نمیفرمودند و ما همیشه آن وجود مبارک را برتر و بالاتر از آن میدیدیم که در فکر روابط و امور دنیوی ما باشند ما و سایرین روابطمان با ایشان یکسان بود حتی وقتی که دو اطاق داشتیم یکی را به حضرتش اختصاص میدادیم هر چیز خوبی را به حضور میفرستادیم قبول فرموده پس میفرستادند روی زمین میخوابیدند زیرا پیروانش رختخواب نداشتند با وجودی که جمیع حاضر بودند که هرچه ایشان بخواهند برایشان حاضر نمایند ولی هرگز چیزی نمیخواستند و قبول نمیفرمودند بطوری که گفته شد در امور دنیوی و زندگی دخالتی نداشتند و برادرم غصن اعظم به جمیع امور رسیدگی میفرمودند مع الوصف بعد از صعود برادرم غصن اللسه الاطهر اراده فرمودند که با حکمران عکا ملاقات کنند . گویا قبلا حکمران مزبور وسیله یکی از سربازان محافظ محبس از خبر فوت برادرم و تنها آرزویش اطلاع حاصل

گرده و خیلی متأثر شده بود بهر تقدیر چون از قصد مبارك مطلع شد حاضر برای ملاقات گشت . حضرت بهاء الله در مجمع اعضاء حكومتی با وی روبرو شدند و شرحی از صدمات وارده بر مؤمنین و آخرین تقاضای فرزندشان بیان فرمودند طرز بنیان مبارك به طوری مؤثر بود که حکمران منقلب شد و اظهار خضوع نمود دستور داد ما را از محبس قشله خارج کنند و در خانه‌ای مسکن دهند و دوستان و پیروان مجاز باشند که در شهر متفرق گردند و با هر کس می‌خواهند ملاقات کنند ولی گفته بود بهتر است حضرت بهاء الله در خانه بمانند .

با این ترتیب پدرم نه سال در خانه محبوس بود ولی پیروان و احباء که از اطراف و اکناف می آمدند طبق آرزوی برادرم غصن الله الاطهر در نهایت آزادی به زیارت حضرتش نائل میشدند . پس از آن حكومت اجازه داد که حضرت بهاء الله در صورت میل و اراده خود میتواند به اطراف بروند . دوستان اصرار نمودند که در خارج شهر عکا منزل فرمایند شاید صحت مبارك عود نماید ابتدا قبول نمیفرمودند ولی بعد این استدعا مقبول واقع شد به خارج شهر تشریف فرما شدند و در

آنجا بودند تا در سن ۷۷ سالگی (بسال قمری)
 در سنه ۱۳۰۹ هجری مطابق با ۱۸۹۲ میلادی
 صعود واقع شد و شمس حقیقت از افق این عالم غروب
 فرمود ”

این بود خلاصه ای از بیانات حضرت ورقه علیا و
 مندرجات کتاب خانم میری ان فلپس .

باری حضرت بهاء الله در سرتاسر دوره حیات
 ناسوتی خود در این عالم فانی متحمل صدمات و
 مشقات عظیمه شدند آنی استراحت نفرمودند و دمی
 آرام و قرار نیافتند اثر زنجیر سنگین وزن حبس سیاه
 چال طهران تا ایام اخیر در گردن مبارکش نمودار
 بود و مضرات زهر جانگداز تا آخر عمر کبد حضرتش
 را آزار میداد سرمای شدید و زمهریر زمان نفی ادرنه
 و صدمات طاقت فرسای بعدی صحت وجود مبارکش
 را متزلزل ساخته و تبمید به عکا و اقامت در محبس
 مرطوب و کثیف قشله وجود اطهرش را در معرض
 هزاران الام و اسقام قرار داده بود اما آنچه مسلم
 است عظمت و جلال روح ملکوتی آن مظهر ظهور
 کلی الهی بدرجه ای بود که آلام و اسقام صوری را
 همیشه تحت الشماع قرار میداد .

حضرت بهاء الله که از آغاز قیام تا آخرین ایام حیات صوری در این جهان پرآلام عمر مبارکش را در محبس گذرانیده و برای نجات عالم انسان از ظلمت جهل و نادانی بصورت ظاهر زهر هر بلائی را چشیده بودند از حیث مقام روحانیت و معنویت در اوج اقتدار و مظهر یفعل ما یشاء و یحکم ما یرید بودند بطوری که دیدیم از داخل محبس السواح متعالیه ای از نم مطهرش خطاب به ملوک و سلاطین عالم و امرا و علماء صادر گشت و در نهایت عظمت و جلال تعالیم و احکام الهی را بفرد فرد آنان ابلاغ فرمودند مکرر به منظور اتمام حجت به حضرات گوشزد نمودند که علماء را مجتمع سازند و مجلسی ترتیب دهند تا اقامه تبیان و برهان شود و حقیقت آئین نازنین حضرت رحمن ثابت و مدلل گردد و بر هر امری آنها متفق شوند و برای اطمینان قلب حصول آن را خواستار گردند تقاضایشان مورد اجابت واقع گردد اما افسوس که سلاطین مغرور و علمای گمراه توجهی به این امر ننمودند و قدمی در طریق تحقیق و تحری حقیقت برنداشتند . با اینکه مخالفین و دشمنان پرکین کوشش فراوان مبذول داشتند تا

حضرتش را به بدترین نقاط تبعید کنند و پیروان آئین نازنینش را به شدیدترین عذابها معذب دارند — مع الوصف ذات مقدسش بهر نقطه ای که نزول اجلال فرمود هر چند آب و هوای آن بد و ناسازگار بود از برکت قدوم مبارکش بزودی گلخن گلشن شد و خارزار بوستان پر گل و یاسمن گشت .

مستشرق شهیر انگلیسی پرفسور ا . ج . براون از — دارالفنون کامبریج چون به عزم تشریف به حضور حضرت بهاء الله با کسب اجازه قبلی قدم به خاک عکا نهاد از آبادی شهر و حسن سلوک و رفتار میزبانان و قوت بیان و نیروی شکست ناپذیر ایمان پیروان آئین حضرت یزدان سخت در شگفت ماند و چنین اظهار نظر نمود که بهائیان صاحب چنان روح قوی و پرنفوذی میباشند که هنگام ملاقات خواه و ناخواه اشخاص را تحت تأثیر و نفوذ و روحانیت خود قرار میدهند .

سپس شرح تشریف خود را به حضور حضرت بهاء الله و تأثیراتی را که در آن شرفیابی در قلب و روانش حاصل شده به این تفصیل مینگارد :

” دو چشمم به جمالی افتاد که هرگز

فراموش ننمایم و از وصفش عاجزم حدت بصر از آن منظر
 اکبر پدیدار و قدرت و عظمت از جبین مبینش نمودار . ”
 بیک نظره کشف رموز دل و جان نمودی و به یک
 لحظه اسرار قلوب بخواندی مپرس در حضور چه شخص
 ایستادم و به چه منبع تقدیس و محبتی تعظیم نمودم
 که تاجداران عالم غبطه ورزند و امپراطوران امم
 حسرت برند . ”

و نیز مینویسد :

” پنج یوم از مختتم ترین و نفیستین ایام حیات
 را در ساحت اقدس گذراندم و از فیض حضور و درک
 دیدار جواهر وجودی که منشاء و مبداء روح بدیعی
 و پر عظمت الهیه اند بهره و نصیب موفور بردم روحی
 که با قدرت غیر مرئی و قوت دائم التزایدی در احیاء
 و بیداری اهل عالم که در رقده غفلت غنوده بل چون
 نفوس میته در ارض محشورند در کوشش و تلاش است
 فی الحقیقه ایامی پر انجذاب بود و روزگاری پر نشئه
 و فیوضات قلم از تقریرش عاجز است و بیان از توصیفش
 قاصر . ”

عظمت ظهور و تعالیم حضرت بهاء الله

حضرت بهاء الله مظهر ظهور گلی الهی بود با ظهور حضرتش نهضت روحانی عجیب و بی سابقه ای در سرتاسر عالم ایجاد گشت . آن بزرگوار به تمام اقوام و ملل و پیروان ادیان عتیقه و مذاهب متنوعه و اجناس و نژادهای مختلفه اعلام فرمود که با ایمان به این ظهور اعظم میبایست اختلاف و نفاق را فراموش کنند و در ظل خیمه یگرنک وحدت و یگانگی درآیند . این قائد بزرگ و پیشوای عظیم الشان روحانی به کلیه افراد جامعه انسانی اعم از سفید و سیاه و سرخ و زرد گوشزد فرمود که " همه بار یکدارید و برگ یک شاخسار " باید نسبت به همدیگر روف و مهربان باشند و از تعصبات جاهلانه و اختلاف و نفاق و خونریزی بپرهیزند و احتراز کنند .

از جمله تعالیم مبارکه حضرت بهاء الله که در دنیای

تاریک و عقب افتاده آن روز اعلام شد و به سمع عموم رسید و در الواح ملوک و سلاطین مندرج گردید و شرف صدور و نزول یافت مطالب مهمه ذیل بود :

- ۱ - وحدت عالم انسانی
- ۲ - ترك تقالید و تحری حقیقت
- ۳ - اساس جمیع ادیان الهی یکی است .
- ۴ - دین باید سبب الفت و محبت باشد .
- ۵ - دین باید مطابق علم و عقل باشد .
- ۶ - تساوی حقوق رجال و نساء .
- ۷ - ترك تعصبات جاهلیه .
- ۸ - صلح عمومی
- ۹ - تعلیم و تربیت عمومی و اجباری
- ۱۰ - لسان و خط عمومی
- ۱۱ - تعدیل معیشت عمومی و حل مسأله اقتصاد
- ۱۲ - تشکیل محکمه کبری برای حل اختلافات دول و ملل .

حضرت بهاء الله پس از اظهار امر در سرتاسر دوره حیات صوری پر حادثه^۶ و مشقت در زیر زنجیر و محوطه محبس به ابلاغ کلمه الله و نشر نفحات الله قیام فرمودند بانزول کتاب مستطاب ایقان در دارالسلام بغداد مشکلات

و معضلات کتب مقدسه آسمانی حل شد و راه تحقیق و تحری حقیقت بروی حق جویان مفتوح گشت .

در مدینه عکا کتاب اقدس نازل شد و احکام وحدودات الهیه در آن سفر جلیل مقرر گردید . بعلاوه کتب و آثار و الواح دیگری از قبیل کتاب مبین و اشراقات و اقتدارات و طرازات و تجلیات و کلمات فردوسیّه از فم مطهرش نازل و ضمن آنها اصول و مبادی روحانیه بنحو اکمل و اتم تشریح و تبیین گردیده است .

خلاصه از قلم حضرت بهاء الله قریب چهل سال بقدری آیات و الواح شرف نزول یافته که تحدید و احصای آن امکان ناپذیر میباشد و ضمن این آثار متعالیه ضمیمه و ظائف جامعه جهانی بهائی و تکالیف پیروان آئین نازنین یزدانی را معلوم و مشخص فرموده اند باری شمس حقیقت در جوار سجن اعظم موقعی غروب فرمود که انوار جهان تابش عالم آفرینش را روشن کرده و حرارت الطاف و مواهبش دنیای مخموم و منجمد را گرم و مشتمل ساخته بود ندای روح افزایش در فضای بی انتهای ابدیت طنین انداز گشته و اصول تعالیم و احکام عالم آرایش به سلاطین و امپراطوران بزرگ و زمامداران دول و ملل و وزراء و رؤساء شرق و غرب

و فضلا و علما قبائل مختلفه گوشزد شده بود .
حضرت بهاء الله در پایان حیات ناسوتی خود درباره
عظمت امرالله و انتشار تعالیم مقدسه دین الله
فرمود :

” فی الحقیقه در ارشاد ناس و القاء کلمه
الهی و ابلاغ پیام آسمانی که از جانب خداوند مقتدر
و مجید بر آن مأمور بوده کوتاهی نرفت . . . آیا در
این ظهور اعظم برای احدی عذر و بهانه ای باقی
مانده ؟ نه قسم بخداوند صاحب عرش عظیم . آیاتم
جمیع ارض را فرا گرفته و قدرتم من فی الوجود را احاطه
نموده است ” (۱)

امروز تعالیم حضرت بهاء الله در کلیه اقطار
و اقالیم عالم منتشر شده و پیروان آئین نازنی—
حضرتش اعم از ملل مختلفه شرق و غرب از هر جنس و
نژاد حتی سرخ پوستان و اسکیموهای قطب نشین
ملیونها در ظل خیمه یک رنگ و وحدت عالم انسانی
مجتمع گشته و بدون اینکه یکدیگر را دیده باشند
خیر خواه و دوستدار هم و خادم و محب عالم انسانی
میباشند .

امیدواریم روزی بیاید که تمام جهان به این
کیمیای سعادت پی برند و با دخول در ظل کلمة الله
و ایمان به دیانت مقدس بهائی از جنگ و جدال و نفاق
و بیگانگی و عوارض خانمانسوز تعصبات جاهلیه نجات
یابند . آمین

خاتمه

پانزده روز ایام مرخصی من تمام شد ناچار بر آن شدم که از مجالست و هم صحبتی با دوستان بادیه نشین دل برگم و به شهر مراجعت کنم . مصاحبت چند روزه با صحرا نوردان و برخورداری از مهمان نوازی گرم و بدون پیرایه آنان چنان اثر لذت بخشی در اعماق روحم بوجود آورده بود که قطع رشته آن ارتباط و دل بستگی دشوار مینمود .

شبها در زیر آسمان صاف و هوای آزاد برای برادران و خواهران خود داستانها از قیام و اقدام پیامبران و مظاهر مقدسه الهیه گفته و روزها با کلانتر سالخورده قبیله و خویشان و فرزندان او در گوه و دشت گردش کرده بودم آنها مرا بتمام افراد قبیله خود و قبائل مجاور معرفی کرده و موجبات آشنائی و دوستی مرا با سائرین فراهم آورده بودند همه با علاقمندی به

صحبت هایم گوش میدادند و با استفاده از این برخورد و ملاقات هرچه نمیدانستند میپرسیدند .

روز قبل از مراجعت چون کلانتر از قصدم مطلع شد اظهار دلتنگی نمود و تقاضا کرد اگر میسر باشد چند روز بیشتر در آنجا بمانم و برای افراد قبیله او که مردمان زیرک و پاکدلی بنظر میرسیدند مطالب اخلاقی و روحانی بیشتری بگویم او به صراحت گفت که حرفهای شما در روحیه من و افراد قبیله من تأثیر بسزائی داشته و ما را به حق شناسی و حقیقت جوئی تشویق و ترغیب کرده است او اظهار داشت در محیط دور از شهر و اجتماع ما بوجود شما و امثال شما احتیاج کامل داریم تا از فضائل اخلاقی و روحانی بهره مند شویم چون متأسفانه انجام تقاضای او برایم مقدور نبود و نمیتوانستم بیش از این مدت در آنجا بمانم وعده دارم که دفعات دیگر با استفاده از وقت بیشتر به سراغشان خواهم رفت و هر دفعه مطالب روحانی آموزنده ای برایشان به ارمغان خواهم برد از این وعده خوشحال شد و شبانه به عموم افراد قبیله اطلاع داد که فریاد برای آخرین دیدار در سر چشمهء مجاور آبادی مجتمع شوند .

صبح روز بعد گروهی مرد وزن و جوان و پیر

حتی اطفال خردسال نزدیک چشمه زیر درختان بلوط روی چمنزار سبز جمع شده و نشسته بودند همه انتظار داشتند که آخرین گفتار ما بشنوند در حالی که ایستاده و پشت به درخت تنومندی نهاده بودم و به قیافه های مهربان شنوندگان مینگریستم گفتم حضرت بهاء الله فرموده است :

” مقصود از ارسال رسل و انزال کتب

معرفت الله و الفت و اتحاد بین عباد بوده . ”

بعد با بیان ساده توضیح دادم که پیامبران و مظاهر مقدسه الهیه برای این قیام فرمودند و مصائب و مشکلات طاقت فرسا را تحمل نمودند که ما از تربیت کامل برخوردار شویم پرهیزگار و خوش رفتار باشیم راست گوئیم و راه راست پوئیم . خیرخواه همدیگر شویم و خادم نوع انسان گردیم از تعصبات جاهلیه و اختلافات دست برداریم و با محبت و یگانگی با هم معامله نمائیم . اگر به چنین مقام بلند و ارجمندی رسیدیم مقصود انبیا و مظاهر مقدسه حاصل شده و گشت آن بزرگواران بشمر رسیده است و چنانچه خدای نخواست از این مقام بلند دور افتادیم و دین را وسیله کسب منافع مادی و نیل به آمال و آرزوهای پست

دنیوی قرار دادیم بین بندگان خدا نفاق و شقاق
 انداختیم و حقائق روحانی را زیر پرده خرافات و موهومات
 پوشیده و مخفی داشتیم و با دامن زدن به آتش تعصبات
 جاهلیه هر روز فتنه و فسادى برپا نمودیم مسلم است
 که خداوند از ما ناراضی خواهد بود و ارواح مقدسه
 پیامبران از زشتی اعمال و کردار ما نگران و ناراحت
 خواهند شد .

ما را سخنی جز این نبوده و نیست امیدواریم شما حرف
 حق را بپذیرید و سر مشق عمل قرار دهید و از شر
 مفسده و وسوسه حق ناشناسان محفوظ و مصون بمانید .
 چون حرف به اینجا رسید یکی از حاضرین
 گفت فرق میان دیانت بهائی و سایر ادیان چیست ؟
 در جوابش گفتم : اساس ادیان الهی یکی است
 جمیع پیامبران از جانب يك خداوند مهربان برای
 هدایت و تربیت خلق مبعوث و برانگیخته شده اند
 و بطوری که ضمن داستانهای گذشته برای شما حکایت
 کردم هر يك در میان قوم و ملتی ظاهر شده و آنان را به
 راه راست دعوت و هدایت نموده اند چون در اعصار
 و ادوار قبل اقوام و ملل دور از هم زندگی میکردند و در
 مراحل مقدماتی تمدن و مدنیت گام بر میداشته اند

سفراء و پیامبران الهی ناچار بوده اند چون آموزگاران
 کلاسهای ابتدائی طبق مفاد شعر :

چونکه با کودک سرو کارت فتاد

پس زبان کودکان باید گشاد

که برو کتاب تا مرغت خرم

یا مویز و جوز و فستق آورم

تعالیم رابه زبان ساده بیان فرمایند و نخست هر یک

از اقوام و ملل دور افتاده را جداگانه رهبری و ارشاد

نمایند به شهادت تاریخ ادیان هرچه دامنه اکتشافات

جغرافیائی توسعه یافته و اختراعات و سائط نقلیه زمینی

و دریائی و وسائل ارتباطیه گسترش پیدا کرده و نوع

بشر در شاهراه ترقی و تعالی پیشرفته است به موازات

آن احکام و تعالیم الهی هم در سطح بالاتری قرار

گرفته و تکالیف وجدانی و اخلاقی انسان بیشتر شده

است انبیاء و مظاهر مقدسه الهیه چون آموزگاران و دبیران

پیوسته بشر را به مراحل یا به اصطلاح کلاسهای بالاتری

رسانیده و طبق دستورات و فرامین آسمانی برنامه

عملیات و اقدامات خود را توسعه داده و مؤمنین را باین

بشارت دلخوش ساخته اند که روزی کشورها و شهرها

بهم نزدیک میشوند و اقوام و ملل مختلفه عالم باهم دیگر

محشور و مرتبط میگردند برای ارشاد و هدایت جامعه، انسان در آن زمان موعود کل کتب آسمانی و ادیان ظاهر خواهد شد و در ظل تعالیم مقدسه اش اختلافات و تعصبات جاهلیه از میان خواهد رفت و انهار عقاءد و آراء متنوعه به بحر اعظم وحدت متصل خواهد گشت اینست که حضرت بهاء الله پس از قیام و اظهار امر فرمود :

” این ندا و این ذکر مخصوص مملکتی و یا مدینه نبوده و نیست باید اهل عالم طرا به آنچه نازل شده و ظاهر گشته تمسک نمایند تا به آزادی حقیقی فائز شوند . ”

و در مقام دیگر میفرماید :

” ای اهل عالم همه باریک دارید و برگ یک شاخسار . ”

بطوری که قبلا هم گفته شد و شنیدید حضرت بهاء الله پس از اظهار امر و ابلاغ کلمه الله بتمام سلاطین عالم و رؤسا جمهور و بزرگان جهان و علمای ادیان بصراحت بیان اعلام فرمود که از این پس باید از اختلاف و نزاع و جدال دست بردارند و در سایه بلند پایه خیمه وحدت عالم انسانی در آیند از تعصبات خانمان برانداز

جنسی و مذهبی و وطنی و سیاسی احتراز جویند و با
 یگانگی و وحدت عقیده اساس دوستی و آشتی و پایه
 صلح اعظم را در جهان مستحکم سازند . بدیهی است
 اگر نصایح الهی را پیشوایان و رؤسا اقوام و ملل
 شنیده و طبق احکام و دستورات حضرت بهاء الله
 عمل کرده بودند در صد سال اخیر آنقدر نفوس در -
 جنگهای مختلفه در سرتاسر عالم گشته نمیشدند و
 ستمگریها و ننگها و رسوائی های جبران ناپذیری که
 ناشی از تعصبات جاهلیه بود صفحات تاریخ بشر
 را آلوده و لکه دار نمیساخت . شش ملیون زن و مرد
 و جوان و پیر حتی کودکان شیرخوار قوم یهود در کوره های
 وحشتناک برق نمیسوخت و دود غلیظ و متعفن این
 ظلم و ستم جانگداز آسمان عدل و انصاف را تیره و تار
 نمیساخت اثرات شوغ و وحشت آور بمب های اتمی
 میلیونها برادران و خواهران ژاپنی ما را معدوم نمیکرد
 و خاکستر پیکر سوزان هزاران نفوس بی گناه را ناقص -
 الخلقه نمینمود و . . .

چون صحبت به اینجا منتهی شد کلانتر سالخورده که
 متأثر و ناراحت به نظر میرسید از جای برخاست و در
 حالی که به چوب دستی خود تکیه زده بود روبه من کرد

و گفت برادر عزیز دیر به سراغ ما آمده ای و میخواهی
زود بروی شرط وفا و طریق صفا چنین نیست متجاوز از
صد سال قبل حضرت بهاء الله ظهور فرموده و لزوم
وحدت عالم انسانی و اتحاد و یگانگی را به جهان
و جهانیان اعلام نموده است البته ما محتاج بشنیدن
این فرمان آسمانی و مکلف به پیروی آن بوده ایم . در
این صد سال پدران ما و ما میبایست این تعالیم
را سرمشق عمل قرار داده و دور از اختلافات و تعصبات
مضره بهشتی بوجود آورده باشیم که خود و فرزندانمان
از مواهب آن برخوردار شده باشیم اما افسوس و هزار
افسوس که عمر من و امثال من به پایان رسیده و اوقات
عزیز گوانبها بهدر رفته و ضایع شده است . هشتاد و چند
سال در این مناطق زیست کرده و شاهد کشمکشها
و زد و خوردها و خونریزیها و برادر کشیها و هزاران -
جنایات دیگر بوده ام در صورتی که با ظهور حضرت
بهاء الله و ابلاغ تعالیم آسمانی جدید از جانب خداوند
مجید و وظیفه من و امثال من محبت و یگانگی و خدمت
به نوع انسانی بوده و در این عصر فرخنده طبق اراده
خداوند بزرگ نزاع و جدال و خونریزی و آدمکشی منع
و نهی شده است .

درد بی درمان و قصور غیر قابل جبران ما این است که در سرتاسر دوره حیات اعمال و رفتارمان برخلاف رضای الهی بوده است . به هر تقدیر یا گوش ما کر بوده که ندای حق را نشنیده و لبیک اجابت نگفته ایم و یا شما در انجام وظیفه روحانی خود قصور کرده و به موقـع ما را از خواب غفلت بیدار ننموده اید .

بهر حال امیدواریم خداوند بخشنده مهربان همه را مورد عفو و بخشش قرار دهد و از قصور و فتور بندگان خود درگذرد .

آنگاه کلانتر پیر با چشمان تیز بین خود بمن نگریست و با لحن پر محبتی گفت :

آقای محترم بر کلام پیر خرده مگیر خوب کردی که یاد ما کردی و مراتب وفا و صفا را بجای آوردی من از طرف خود و افراد خاندان و قبیله خود از شما تشکر میکنم سفر کوتاه و صحبتهای شیرین و روح افزای شما برای ما بسیار پر ارزش بود و ما را براه راست هدایت نمود این پیش آمد در زندگانی ما فراموش نشدنی است . امیدواریم که شما هم ما را فراموش نفرمائید و بطوری که وعده داده اید بار دیگر در اولین فرصت از دیدار خود دلشادمان سازید . خواهشمندم

در این موقع اگر کلام جامعی از حضرت بهاء الله در خاطر دارید که ما را به طریق سعادت و وظائف انسانیت رهبری نماید بیان کنید تا آن را سرمشق عمل قرار دهیم و بیاد ایام دیدار شما در خاطر محفوظ داریم .

در جواب گفتم همه خوب گوش فرادارید و بخاطر بسیارید . حضرت بهاء الله میفرماید :

” مقصود از کتابهای آسمانی و آیات الهی آنکه مردمان به راستی و دانائی تربیت شوند که سبب راحت خود و بندگان شود . هر امری که قلب را راحت نماید و بر بزرگی انسان بیفزاید و ناس را راضی دارد مقبول خواهد بود . مقام انسان بلند است اگر به انسانیت مزین و الا پست تر از جمیع مخلوق مشاهده میشود . بگوای دوستان امروز را غنیمت شمیرید و خود را از فیوضات بحر تعالی محروم ننمائید . از حق میطلبیم جمیع را به طراز عمل پاک و خالص در این یوم مبارک مزین فرماید . انه هو المختار . ”

فہرست مندرجات

صفحہ	موضوع
۹ - ۳	مقدمہ
	قسمت اول - شرح زندگانی و قیام حضرت
۱۷ - ۱۰	موسی (ع)
	قسمت دوم - شرح زندگانی و قیام حضرت
۲۷ - ۱۸	زردشت (ع)
	قسمت سوم - شرح زندگانی و قیام حضرت
۴۱ - ۲۸	مسیح (ع)
	قسمت چہارم - شرح زندگانی و قیام
۵۹ - ۴۲	حضرت محمد (ص)
	قسمت پنجم - منظور نہائی پیامبران و علل
	اعراض و استیحاں مردم در ہر
۶۹ - ۶۰	زمان
	قسمت ششم - خلاصہ اخبار راجع بہ ظہور
۷۳ - ۷۰	مہدی موعود
	قسمت ہفتم - شرح زندگانی و ظہور حضرت
۱۰۸ - ۷۴	باب اللہ الاعظم
۱۴۴ - ۱۰۹	قسمت ہشتم - ظہور حضرت بہاء اللہ
۱۵۵ - ۱۴۶	قسمت نہم - خاتمہ کلام

برای نگارش تاریخ مختصر مظاهر مقدسه از کتب و
آثار ذیل استفاده شده است

- ۱ - تاریخ نبیل زرنندی ترجمه و تلخیص جناب اشراق خاوری .
- ۲ - درج لئالی هدایت تألیف جناب اشراق خاوری
- ۳ - تاریخ اسرائیل تألیف جناب محمدعلی فیضی
- ۴ - تاریخ مسیح تألیف جناب محمدعلی فیضی
- ۵ - تاریخ اسلام تألیف جناب محمدعلی فیضی
- ۶ - تاریخ خاندان پیغمبر یا چهارده معصوم تألیف آقای محمدعلی خلیلی
- ۷ - پارسیان اهل کتابند تألیف پروفیسور سید محمد ظاهر رضوی
- ۸ - کتاب زردشت باستان و فلسفه او تألیف حاجی عبدالمحمد خان اصفهانی
- ۹ - لوح مبارک حضرت عبدالبهاء جل ثناءه به افتخار شهاب فارانی
- ۱۰ - قاموس کتاب مقدس
- ۱۱ - استدلالیه جناب صدرالصدور
- ۱۲ - Lif and teaching of Abbas Effendi
ترجمه جناب ابوالقاسم فیضی miryon by H. Phelps

- ۱۳ - تاریخ امر بهائی تألیف هیپولیت دریفوس ترجمه
ع - بهادر
- ۱۴ - تفسیر القرآن تألیف سید احمد خان ہندی
- ۱۵ - رسالہ ایوبیہ تألیف جناب ابوالفضل گپایگانی
- ۱۶ - کتاب قرن بدیع جلد دوم بقلم مبارک حضرت
ولی امر اللہ ترجمہ جناب نصر اللہ مودت
- ۱۷ - آئینہ مزدہ یسنی نگارشی گیسرو شاہرخ
- ۱۸ - مقالہ شخصی سیاح